

۱۹۹۴

شماره نهم

ایران

مجله استنباط آگاهی پاکستان

ایران اکادمیک پاکستان

مطبوعه سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران

لاہور - پاکستان

اقبالیات

(فارسی)

شماره دهم

۱۹۹۳ _____ ۱۳۷۱ ش

مدیر

دکتر وحید قریشی

نائب مدیر

محمد سهیل عمر

معاون مدیر

دکتر وحید عشرت

اقبال اکادمی پاکستان

۱۱۶- میکلودرود- لاہور

اقبال اکادمی پاکستان

این مجله تحقیقی علمی از نشریات اقبال اکادمی به زبان فارسی هر شش ماه یک بار نشر می شود و درباره فکر و اندیشه علامه محمد اقبال و همچنین فرهنگ و معارف اسلامی، فلسفه و تاریخ، مذهب و ادب می باشد. از استادان علاقه مند به زبان و فرهنگ فارسی که تحقیقاتی در مطالب بالا نموده، دعوت می شود مقالات تحقیقی خود را برای درج در این مجله به دفتر اکادمی اقبال ارسال فرمایند. مسولیت مطالب مندرج در مقالات بر عهده نویسندگان است.

بهای اشتراک

تک شماره ۳۰ روپیه ۵۰ دلار

دفتر مرکزی: ۱۱۶-خیابان میکلود-لاهور فون: ۳۵۷۲۱۴

صندوق پستی: ۱۳۰۸-لاهور

تلگرافی: اکیلمی

مطبع: ناصر برادرز پرنترز لاهور



اقبالیات

(فارسی)

شماره ۱

جلد ۴ سال ۹۳-۱۹۹۴، بهطابق ۱۳۷۱-۱۳۷۲ ش

مندرجات

- | | |
|------------------|----------------------------------|
| دکتر محمد داماری | ۱- معانی و مقاصد در شعر اقبال |
| دکتر وحید قریشی | ۲- مسائل تدریسی فارسی در پاکستان |
| دکتر محمد ریاض | ۳- فقیه سعید سعیدی اقبال شناس |
| فرنگیس پرویزی | ۴- نگرشی بر دیدگاه‌های اخلاق |
| دکتر شاهد چوهدری | ۵- اقبال و مبارزه علیه استعمار |
| | ۶- سیاسی و فرهنگی غرب |
| خانم شهاب حسینی | ۷- حدت اسلام از دیدگاه اقبال |

هم کاران این شماره

استاد دانشگاه تهران، ایران
رئیس بخش اقبالیات دانشگاه اقبال
آزاد-اسلام آباد پاکستان
عضو هیات علمی موسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی
تهران، ایران
عضو هیات علمی موسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی
تهران، ایران
ایران
رئیس اکادمی اقبال پاکستان لاهور

* دکتر محمد دامادی
* دکتر محمد ریاض
* فرنگیس پرویزی
* دکتر شاهرخ چوهدری
* خانم شهاب حسینی
* دکتر وحید قریشی

معانی و مقاصد در شعر اقبال

دکتر محمد دامادی

آنچه من در بزم شوق آورده ام دانی که چیست؟
یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خمخانه می

سخن از علامه محمد اقبال-

شاعر و فیلسوف و متفکر و صاحب نظر مسلمان لاهوری که پنجاه و یک سال پیش (۱) دیده از دیدار هستی و چشم دل از تماشای باغ عالم برگرفت و معانی و مقاصد شعرا و درمیان است. که در خاندانی براساس دیانت و آداب و اخلاق اسلامی پرورش یافت. اجدادش چند قرن پیش از تولد او، مصداق بارز "قد تبین الرشید من الفی" (۲) گردیده، از تلقین و تقلید رسته، به رشد و تحقیق پیوسته، امین مقدس اسلام را پذیرفتار آمده بودند (۳) اقبال، نخست قرآن کریم و معارف اسلامی را یادگرفت. آنگاه از فرهنگ مشرق و غرب بهره یافت. باادب و فرهنگ فارسی آشنا شد. آشنایی او به معرفت و سرانجام به شیفتگی و دلدادگی کشید و لزا این رهگذر معانی و افکاری بلند در قالب اشعاری بامقاصد ارجمند سرود.

وی که زبان مادریش اردو بود. زبان فارسی را (که جز. مقوم رنگ و دانستن آن برای هر مسلمان دانشمند و عارف شبه قاره از لوازم و

واجبات محسوب می گردید و هنوز نیز در میان مسلمانان شبه قاره به عنوان زبان مشترک فرهنگی و ادبی و نشانه تشخیص و اشرافیت و گواه بر اصالت خانوادگی بشمار می آید) وسیله بیان مقاصد علمی و فلسفی و افکار اجتماعی و باورداشت های خویش در قالب اشعار بکار گرفت و اعتقاد داشت که "صدای من، درای کاروان است" - (۴)

شعر فارسی در دست اقبال در حکم وسیله بیداری و کارقرار آگاهی همونوعان مسلمان کیش فارسی زبان در شبه قاره پاک و هند و افغانستان و ایران و ترکیه و تاجیکستان بود. به منظور برانگیختن و فراهم آوردن و یکپارچه ساختن ایشان در تحت لوای یک فکر و مرام واحد (۵)

در این مقال، باتوجه به محدودیت فرصت، هر چند ارزیابی اجمالی معانی و مقاصد شعری اقبال منظور نظر است. اما از آنجا که وی دارای شخصیتی به اصطلاح چند بعدی (۶) بوده است که از محضر دانشوران عصر خویش، علم آموخته و از تعلیمات قدیم و آموزش های جدید آگاهی داشته و شرق و غرب را در جست و جوی حقیقت در نور دیده و حقوق و فلسفه و ادبیات را به موازات یکدیگر خوانده و درایم تحصیل از خرمن دانش و بیش و معرفت و فرهنگ دانشورانی چون "آرنولد" (۷) و "ادوارد براون" (۸) و "نیکلسون" (۹) علم آموخته و در مصاحبت آنان رموز ادب فارسی و تصوف اسلامی را فرا گرفته و بانگارش "سیر حکمت در ایران" (۱۰) از دانشگاه مونخ در ۱۹۰۸ میلادی به احراز درجه دکتری در فلسفه نایل آمده است. و با "هانری برگسون" (۱۱) حکیم متاله و فیلسوف معاصر فرانسوی دیدار و مباحثات داشته و در ذقایق مسایل مربوط به راز آفرینش و آغاز و انجام هستی و دادر بی انبازگیتی، صاحب نظر و رای و تأمل بوده است و در

مجموع حقوقدان و سیاستگر و شاعر و اندیشه رری است که شخصیتی چند جانبه و دلی پزیر و هماهنگ از آموخته های فرهنگی و دستاوردهای فکری و تجربی دارد و اشعار اومبین وسعت قلمرو اطلاع و آگاهی و آثارش معرف میزان تامل و انعطاف پیش اوست. و درعین حال که برکسی استادی در دانشگاه های معروف و دارالعلم های معتبر روزگار خود تکیه زده و به زبان بین المللی انگلیسی به تدریس زبان و ادبیات عربی پرداخته است و بامبانی ادب و فرهنگ غرب نیز آشنایی دارد درزندگانی شخصی باکفافی که زندگانی ساده اوراتامین کند. باقناعت و پارسایی زیسته است وازآن مردان ساده دل و بالخلاص و دوست داشتنی و درخور احترام و جلیل القدر و عالی مشر و وسیع نظر است که در قلمرو اندیشه ها و آثار شاعرانه خویش - در صدد احیای اصالتی است که لطافت طبع کسانی چون "ابوسعید ابوالخیر" (۱۴) و استحکام اندیشه های "عطار" و "بایزید" را فرایامی آورد - و مروج آن گونه سفا و سادگی و صلابت و استواری روانی است که بزرگان مشرق زمین دارابوده اند و در زمینه زندگانی اجتماعی و اعتقادی، به عنوان مجدد دین و منادی وحدت مسلمین و مبشر و طرفدار حکومت جهانی اسلامی براساس تعلیمات قرآن کریم و سنت محمدی (ص) و طراح و مبتکر استقلال مسلمانان شبه قاره در شمار رهبران فکری و معنوی استقلال پاکستان بوده است و آرزو داشته است که مسلمانان از خواب غفلت قرون واعصار بیدار گردند و در اشعار خویش، پیامی از شرف و آرادی به یادگار گذارد که همواره در گوش انسانیت طنین انداز باشد و "یک تنه، کار صد سوار رابکند" (۱۳) و مبشر عشق و راهنمای عمل و استغنائی همه زنان و مردان گردد. و از همه این جهات، به خاطر ماندنی واز یاد نبردن و درخور

فدرنانی و یادآوری است.

سال های اقامت و تحصیل محمد اقبال (۱۹۰۵-۱۹۰۸م) در اروپا، هر چند بر جهان بینی او افزود اما تقارن آن سال ها با شکوفایی صنعتی و به ثمرنشتن دستاوردهای علمی و سرانجام انجرار پیشرفت ها به جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) موجب سرخوردگی وی از فرهنگ مادی مغرب زمین و پیدایش اندیشه ترلز و ناستواری مبانی فرهنگ و تمدن غرب برای مرحوم اقبال گردید. و علی رغم ظواهر تمدن غرب و نیرومندی و جذبه و جادو و افسونگری آن، پایش را انحطاط و ابتلال و سقوط اخلاقی پیش بینی می کرد و بامقایسه قدیم و جدید و دیروز و امروز در جست و جوی فردایی اطمینان بخش بود و بر آن مبرود تا گذشته را با حال تطبیق دهد. تردید در اصالت این فرهنگ وی را به نقد و نفی مبانی آن با روشن بینی و ادلشت و از آن انتقادی بلیغ کرد.

دل بیدار ندادند به دانایی فرهنگ.

این قدر هست که چشم نگرانی دارد (۱۶)

اقبال علاوه بر تعارض عمیق فرهنگ غرب با فرهنگ و ادب شرق، ملاحظه می نمود که پیشرفت مآر ناشده و لجام گسیخته غرب، دارای ماهیتی استثمارگری است به طوری که آن را وسیله استیلا و سلطه جویی قرار داده و در نابودی بنی نوع انسانی، سخت کوش و بی محابا است.

دانش افرنگیان تیغی به دوش

در هلاک نوع انسان سخت کوش (۱۷)

استیلا و غلبه نفسانیت و غرض بفرهنگ غرب، برای علامه محمد اقبال، ناقوس هشدار بر لزوم تاکید را اهمیت ارزش های اصیل اسلامی که مبتنی

برفرمانروایی برنفس است، بشمار آمد- به اعتقاد راسخ او، باید مسلمانان با فرهنگ مایه ور براساس باورداشت های اسلامی، تجدید عهد و میثاق کنند و آیه شریفه قرآن کریم را فرایاد آرند- "وَلِيْ اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تَبْصُرُوْنَ" (۱۴)

از آنجا که فکر بلند و طبع دوربین و ترقی جوی و وسعت اندیشه و خلاقیت فکری و عشق به خدمت به عالم انسانی، از ویژگی های مردان بزرگ است که درخویش رسالتی می یابند که باید آن را به انجام رسانند و تا پای جان برای تحقق آن آرمان از پانمی نشینند، اقبال نیز از اسلام و مسلمانان، ملتی ترقی و یک پارچه باقوانین و سنن و سجایای عالی که مستقل و آزاد باشند و رامنظور نظر- در میان ایرانیان، کسانی که به فرهنگ و تمدن اروپا و آینده مبهم و نامعلوم آن نخست به چشم تردید و سپس به دیده انکار نگریسته اند، فراوانند- از آنجا که این قبیل اظهار نظر ها اغلب با برافروختگی احساسات و نیز ملاحظات سیاسی همراه بوده و در فضایی فارغ از هیجان و عاری از یک سونگری، این کار صورت نگرفته است، پیشتر مبتنی بر افراط و یا تفریط و عدم رعایت جانب اعتدال و همراه با شتابزدگی در داوری علمی و در نتیجه اثبات یا نفی تام قضیه بوده است- شاید بتوان گفت مرحوم دکتر سید فخرالدین شادمان،

داشت علاوه بر آن که اسلام را دین عقیده و جهاد و بشمشیر و ترازو می دانست- از منظر او اسلام یک انقلاب دایم و مبارزه همیشگی بر محور دین است و کسی بر حکومت اسلامی ریاست واقعی دارد که از سوی خداوند بدان مقام منصوب باشد -

هر که در آفاق گردد بو تراب باز گراند زمغرب آفتاب

از خود آگاهی، یباللی کند از ید اللی، شهنشاهی کند

اقبال به وحدت دینی اعتقادی راسخ دارد. وی اندیشه اتحاد اسلامی خود را باتلاش در راه زدودن فکر ملیت از خاطر مسلمانان بیان می دارد (۱۷) (قلمرو اندیشه او بتدریج فراگیر و سراسری و همه جانبه می شود. انتظار مشروع او این است که ساکنان ممالک اسلامی و مسلمانان شبه قاره، دست به دست یکدیگر داده، اختلاف اصل و نام و نژاد و سرزمین را به کناری نهاده، در زیر لوای توحید و نبوت، یگانه گشته، دین را از وطن مهم تر دانسته، آن را وابسته و پیوسته به آب و خاک و مرزهای قرار دادی جغرافیایی نپندارند.

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی، تمام بولهیست

پیام او که در اشعارش با ناله و شکوه نیز همراه است، خطاب به همه مسلمانان است و

ارنخستین کسانی باشد که بانگارش آثار ارجمند "تاریکی و روشنایی" و "تسخیر تمدن فرنگی" و "تراژدی فرنگ" به طور جدی به این مساله از دیدگاه واقع بینانه و علمی پرداخته، و در توجیه و تبیین آرا، خویش از منطق علمی پیروی نموده است. در این جا به حکم "اثبات شی" نفی ماعدارانی کند - "نام نبردند از دیگر افراد - دلیل بی توجهی و یا ناآشنایی نمی تواند باشد - اما شاید زیباترین مضمونی را که در زبان فارسی در بیان ماهیت تربیت براساس فرهنگ غرب می توان ارایه کرد - شعری است که وقتی خواننده و قائل آن را از یاد برده ام:

فریب تربیت باغبان مخور ز نهار

که آب می دهد اما گلاب می گیرد

بهبود احوال و آزادی آن‌ها را از تعدی و ستم اروپایان آرزومند است. او
امیدی دارد که مسلمانان دروزی سربلند کرده، سرافراز و با اعتماد به نفس
زندگانی کنند. در راه دستیابی بدین مقصود شریف و والا به اعتقاد او هیچ
گاه بیکار نباید نشست :

به خواب رفته جوانان و مرده دل پیران
نصیب سینه کس، آه صبحگاهی نیست
به این بهانه به دشت طلب زیامنشین
که در زمانه ما، آشنای راهی نیست
بیا که دامن اقبال را به دست آریم
که او زخرقه فروشان خانقاهی نیست

از نظر اقبال، تعلیمات اسلامی می‌تواند مایه شگفتگی و انبساط و بهجت و
عروج روح گشته، یکنواختی و کدورت مرداب وار زندگی را پایان بخشد
- علاوه بر آن که اعتقاد و شوق درونی درسایه ایمان اسلامی، موجب فعالیت
و کار و پی آمد آن رونق و رفاه و سربلندی است و مردم مشرق نیاز مند
چنین تکاپو و رستاخیز فکری و فرهنگی هستند و تنها شعله آتش درونی
می‌تواند پایان بخش فقر و نکبت و بندگی و سکون و رکود آن‌ها باشد :

چه پرسی از کجایم چیستم من
به خود پیچیده ام تا زیستم من
دزاین دریا چو موج بیقرارم
اگر برخود نییچم نیستم من

(پیام مشرق، ص ۲۰۳ کلیات اشعار فارسی)

همه سوز ناتمام همه درد آرزم
به گمان دهم یقین را که شهید جست و جویم

ساحل افتاده گشت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم؟
موج زخودرفته بی تند خرامید و گشت
هستم اگر می روم، گر نروم نیستم (۸)

اقبال: شاعری صاحب درد است و می خواهد که چشم و گوش و قلب مردم
با حقایق آشنایی جانی بیابد.

چشم و گوش و لب گشایی هوشمند
گر نبینی راه حق، بر من مخند
شعر اقبال وسیله راهنمایی و نوعی ادب تعلیمی با سلوبی تازه به منظور نشر
تربیت و پراکندن معرفت است:

فطرت شاعر سراپا جست و جوست
خالق و پردردگار آرزوست
شاعر اندر سینه ملت چو دل
ملتی بی شاعری، انبار گل
سوز و مستی نقشبند عالمی است
شاعری بی سوز و مستی ماتی است
شعر را مقصود اگر آدم گری است
شاعری هم وارث پیغمبری است

وفلیفه شاعر، انتظار آگاهی و شعور خویش به دیگران است:

تا مرا رمز حیات آموختند

آتش در پیکرم افروختند

یک نوایی سینه تاب آورده ام

عشق را عهد شباب آورده ام

وی به اصلات زندگانی و ارزش حیات معتقد است و هرگونه تحقیر زندگانی

را سیره تنک مایگان دون و تنگ نظران زبون می داند:

کوه و صحرا، دشت و دریا بحرویر

تخته تعلیم ارباب نظر

ای که از تاثیر افیون خفته یی

عالم اسباب را دون گفته یی

خیز و واکن دیده مخمور را

دون مخوان این عالم مجبور را

امتیاز آدمی را عشق می داند. عشق پیراسته و مبرا از هوس و خبث و

دنس است که عقل و عبودیت رهگذر است :

مومن از عشق است و عشق از مومن است

عشق را با ممکن ما ممکنست

عقل، سفاک است و او سفاک تر

پاک تر، چالاک تر، بی باک تر

عشق صید از زور بازو افگند

عقل مکار است و دامی می نهد

عقل را سرمایه از بیم و شک است

عشق را عزم و یقین لاینفک است

آن کند تعمیر تاویران کند
 این کند ویران که آبادان کند
 عقل چون باداست ارزان درجهان
 عشق کمیاب و بهای او گران

عقل محکم از اساس چون و چند
 عشق عریان از لباس چون و چند
 عقل می گوید که خود را پیش کن
 عشق گوید امتحان خویش کن
 عقل گوید شاد شو آباد شو
 عشق گوید بنده شو آزاد شو

عشق را آرام جان حریت است
 ناقه اش را ساربان حریت است

اما هر گاه عقل با سوز عشق و آرزو همراه باشد به تروکار ساز تراست.
 ای خوش آن عقل که پهنایی دو عالم با اوست
 نور افروخته و سوز دل آدم با اویت

از میان متفکران اروپا اقبال به "گوته" ارادت می ورزد از آن رو که عشق را
 بر عقل راجع می شمارد و از این لحاظ هماهنگی میان افکار شرقیان و
 غربیان بوجود آورده است. هر چند راه پیمایی با مرکب چوبین استدلال را
 از عشق عاری و خالی می یابد و می سراید:

حکمت و فلسفه کاریست که پایش نیست
 سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست

دشت و کهسار نور دید و غزالی نگرفت

طوف گلشن زد و یک گل به گریانش نیست

چاره اینست که از عشق گشادی طلبیم

پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم

اقبال معتقد است درزندگانی راه دوییش نیست اسهل و آحسن (۱۸) و ملت
هایی را موفق می شمارد که احسن طرق را درخط مشی زندگانی خود
برگزینند و از اسهل طرق بهره‌مند :

گر کسی شب ها خورد دود چراغ

گیرد از علم و فن و حکمت سراغ

بنده افرنگ از ذوق نمود

می برد از غریبان رقص و سرود

نقد جان خویش، در بازده لہو

علم دشوار است می سازد به لہو

از تن آسانی بگیرد سهل را

فطرت او در پذیرد سهل را

سهل راجستن در این دیر کن

این دلیل آن که جان رفت از بدن

اساس زندگانی و بنایی اعمال آدمی را اقبال بر تعلیمات مذهبی و احترام به
عقاید دینی می گذارد و از سر صدق و اخلاص و ایمان، عمل به آن ها را لازم
می شمارد. تابدان جاکه به انقلاب احوال و تحول باطنی بینجامد و او را
دیندار راستین گرداند. او اهمیت انجام فرایض شرعی را بر اساس اجرای
حدود الهی، امرانه یاد آور می شود :

شکوه سنج سختی آیین مشو

از حدود مصطفی بیرون مرو
علاوه بر آن، آدمی باید زمام نفس خود را به دست گیرد- زیرا هرگاه برخود
فرمانروا نباشد، فرمان پذیر دیگران خواهد شد :

هر که برخود نیست فرمانش روان
می شود فرمان پذیر دیگران
و آنگاه است که انسانیت شکوفا و بارور می گردد و آدمی سایه خدای شود :

نایب حق در جهان بودن خوش است
بر عناصر حکمران بودن خوش است
نایب حق همچو جان عالم است
هستی او ظل اسم اعظم است

تفکر اقبال بر فلسفه خودی و سخت کوشی در راه استکمال نفسانی و یا به
تعبیر به تر و کامل تر براعتال شخصیت مبتنی است- وظیفه هر انسان
شناخت خود و تعالی شخصیت خویش است- موجودیت و حیات بشر به
آرزوی تعالی شخصیت او وابسته است- خود را شناختن و استیلای بر نفس
داشتن و بر آن فرمانروا بودن-

زمن گو صوفیان باصفارا
خدا جویان معنی آشنارا
غلام همت آن خود پرستم
که با نور خودی بیند خدارا

(پیام مشرق ص ۲۹ کلیات اشعار فارسی)

در این سیر و سلوک، باید شخصیت کاذب خود را شکست تا شخصیت راستین
و واقعی یافت :

خویشتن را وانمودن زندگی است
 ضرب خود را آزمودن زندگی است
 از بلاها پخته تر گردد خودی
 تا خدا را پرده در گردد خودی

اوبه خود شناسی و تأمل و غور در وجود خویش و بدایع هستی سخت
 معتقد است. چه ذات خود را می توان تربیت کرد و تعالی و ولایی بخشید
 و استعداد نیابت خداوند را در زمین یافت و مجری اراده الهی گردید و خدا را
 در خود یافت و با او یکی گردید و به مقام وحدت رسید.
 از نظر اقبال، حیات بشر باید مالا مال و سرشار از مردانگی و شجاعت باشد
 و بیم و بزدلی را بدان راهی نباشد.

زندگی را چیست رسم و دین و کیش
 یک دم شیری به از صد سال میش
 آمادگی برای مقابله بادشواری ها و استقبال از مخاطرات از لوازم استمرار
 حیات آدمی است.

به کیش زنده دلان، زندگی جفا طلبی است
 سفر به کعبه نکردم که راه بی خطر است
 آسایش تنها مطلوب طبع فروما یگان سایه نشین است.
 وای آن قافله کز دوشی همت می خواست
 رهگناری که در او هیچ خطر پیدانیست

حیات باید از تلاش و کوشش و جست و جو برای دستیابی به مقاصد شریف
 و والا و سیر آفاق و انفس سرشار باشد و آدمی به کار و کوشش پردازد و از
 کاهلی و سستی و گوشه گیری و تسلیم قضا و قدر شدن بچد بپرهیزد :

زندگی جهاد است و استحقاق نیست
جز به علم انفس و آفاق نیست

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوایی زندگانی نرم خیز است
به دریا غلت و با موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

زندگی در جست و جو پوشیده است
اصل او در آرزو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار
تا نگردد مشت خاک تو مزار ---

ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم
از شعاع آرزو تابنده ایم

زنده یی، مشتاق شو، خلاق شو
همچو ما گیرنده آفاق شو

و هر کس به اندازه توان خود باید کار کند
سحر در شاخسار بوستانی

چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی

"بر آور هر چه اندر سینه داری

سرودی، ناله یی، آهی، فغانی"

او، اصلاح فردی را نخستین گام در راه اصلاح اجتماعی می شمارد و تنها در این طریق است که فرد خود آگاه با اطمینان خاطر می تواند راه خود را بیابد - از این رو بینشی که اقبال مبشر آنست، حیات بخش و پویا و از هر گونه تسلیم و تنبلی و بیکارگی گریزان است و بیزار و ایمان راستین به مید و اعتقاد راسخ به اسلام و کار و سادگی و قناعت و عزت نفس و سبکباری و ثبات قدم و فساد ناپذیری در آن نقش ویژه و جایگاه و پیکاهی خاص دارد و عشق و محبت، موجب استحکام مبانی شخصیت می شود :

قطعه نوری که نام او خودیست

زیر خاک ما شرارزند گیست

از محبت می شود پابنده تر

زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر

از محبت اشتعال جوهرش

ارتقای ممکنات مضرش

فطرت او آتش اندوزد زعشق

عالم افروزی بیاموزد زعشق

عشق را از تیغ و خنجر پاک نیست

اصل عشق از آب و باد و خاک نیست

عاشقی آموز و محبوبی طلب

چشم نوحی قلب ایوبی طلب ---

ما که از قید وطن بیگانه ایم

چون نگه نور دو چشمیم و یکیم

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شب‌نم یک صبح خندانیم ما

در کتاب "تجدید بنای الهیات اسلام" براین باور است که حکمت دینی اسلام را از نو باید چنان باز سازی کرد که هم حاوی سنن فلسفی اسلام باشد و هم باتوسعه و تحولی که در زمینه های گوناگون دانش و معرفت برای بشر حاصل گردیده و خواهد شد سازگار افتد.

او تقلید از دیگران، خاصه اروپاییان را، کم نسیم فرهنگ و تمدن آنها چون جریان گلف استریم بر سواحل اقیانوس اطلس از مغرب به سوی مشرق وزیدن گرفته بود، سخت نکوهش می کند. و علم و حکمت و عقل و معرفت را سفارش و توصیه می نماید :

شرق را از خود برد تقلید غرب

باید این اقوام را تنقید غرب

قوت افرنگ از علم و فن است

از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ

مغز می باید نه ملبوس فرنگ

اقبال در شمار نخستین کسانی است که ناقوس هشدار بحران و نارسایی فرهنگ غرب را به صدا در آورده و برای پایان رکود و عقب ماندگی، چاره جویی آن را در باز یافت خویش و رستخیز اخلاقی شرق دانسته است. علاوه بر آن که چون باور داشت های فلسفی، هرگز به حد یقین نخواهد رسید و هر چه دانش به پیش رود، طرق تازه تری برای تفکر آدمی گشوده می گردد و آرا و نظریات تازه بی پدید می آید. از این رو همواره باید مواظب سیر اندیشه انسانی بود و رویه انتقادی مستقلی نسبت به آن اتخاذ

کرد :

همای علم تا افتد به دامت

یقین کم کن گرفتار شکی باش

برای مردم مشرق زمین، اعتماد به نفس از لوازم حیاتی تنویم زندگانی
اجتماعی آن ها است و تنها در سایه این شیوه است که باتلیس و تدلیس غریبان
می توان فائق آمد :

غریبان را شیوه های ساحریست

تکیه جز بر خویش کردن کافریت

روح ربابرگران آیین غیر

گرچه آید ز آسمان آیین غیر

مردم سرزمین های شرق باغریبان اختلاف شیوه و سیره دارند و دستور های
دینی و تعالیم اخلاقی ما با آن ها تفاوت های آشکار و بین دارد و در اسلام
رهبانیت نیست :

مصلحت در دین ما، جنگ و شکوه

مصلحت در دین عیسی غار و کوه

از سوی دیگر وحدت مسلمانان، در موفقیت آن هاست و می تواند بسیار کار ساز و
موثر واقع شود :

چیست ملت ای که گویی لاله

بهازاران چشم بودن یک نگاه

اهل حق را حجت و دعوی یکیست

خیمه های ماجنا، ذلها یکی است

وحدت افکار و کردار آفرین

تاشوی اندر جهان صاحب نگین (جاویدنامه)

باز می گوید-

آن که نام تو مسلمان کرده است

از دویی سوی یکی آورده است

خویشتن را ترک و افغان خوانده یی

وای بر تو آنچه بودی مانده یی

وارهان نامیده را از نام ها

ساز با خم در گذر از جام ها

ای که تو رسوای نام افتاده یی

از درخت خویش خام افتاده یی

صد ملل از ملتی انگیختی

بر حصار خود شیخون ریختی

یک شو و توحید را مشهود کن

غایبش را از عمل موجود کن

اقبال به تقلید ایرانیان از غرب خرده می گیرد و به آن ها توصیه می کند که حق عنایات اسلام و فواید تمدن اسلامی را بشناسند و فریب اروپاییان را نخورده و به ارزش های اسلامی روی آرند. او براین باور است که برای ایرانیان پذیرش اسلام موجب استمرار و تداوم حیات آن ها گردید. در حالی که امپراتوری روم شرقی که از پذیرش اسلام امتناع ورزید، بکلی محو و منقرض گردید

پیری ایران زمان یزد جرد

چهره او بی فروغ از خون سرد

دین و آیین و نظام او کن

شید و تار صبح و شام او کن

موج می در شیشه تا کش نبود

یک شرر در توده خاکش نبود

تا ز صحرایی رسیدش محشری

آن که داد او راحیات دیگری

این چنین حشر از عنایات خداست

پارس باقی رومته الکبری کجاست

مرد صحرایی به ایران جان دمید

باز سوی ریگزار خود رمید

کهنه را از لوح مابسترد و رفت

برگ و ساز عصر نو آورد و رفت

آه احسان عرب نشناختند

از تش افرنگیان بگناختند

اقبال یکی از وجوه افتراق و تمایز و تفاوت جهان بینی مردم شرق و غرب

را در این می داند که مشرقیان عشق و نظر را مهم می دانند اما مردم مغرب

پیرو عقل و خبرند:

شرق حق را دید و عالم را ننید

غرب در عالم خزید از حق رمید

حشر دانه باز که در بندگیست

خویش را بی پرده دین زندگیست

غربیان را زیر کی ساز حیات

شماره داعشه راز کائنات

چشم بر حق باز کردن، بندگیست
 خویش را بی پرده دیدن، زندگیست
 غریبان را زیر کی ساز حیات
 شرقیان را عشق راز کاینات

اقبال پس از مقایسه زندگانی شرقیان و غریبان، که حاصل مطالعات و تأملات ایام تحصیل و اقامت وی در کمبریج و هایدلبرگ و مونیخ باید باشد، این اعتقاد در اوقوت می گیرد که آدمی سزاوارست از خرد غربی و عشق شرقی توأمان و همزاد و یکسان برخوردار باشد. و برآستی جنبه های مطلوب علم و عقل و آگاهی و معرفت غریبان را که می تواند نادیده انگارد و آن را انکار کند؟

در ارزیابی نهایی و میانگین کل، اقبال شاعری گران مایه و ارجمند است که سروکار او با فرهنگ است. او همواره تحول ماهیت فرهنگی را از حضیض به اوج و از فرود به فراز و از دنو به علو و از تنی به تعالی و ترقی و عروج سفارش می کند و در اشعار تعلیمی خویش که با آوردن تمثیل همراه است، بر آن انگشت تأکیدی گذارد. گویی مخاطبان شعرا و مردمی زنده و پویا هستند که همواره در حال هشدار و استشعار و خبردار و آماده باش برای دگرگونی فرهنگی اند. مردمی آماده تغییر اساسی و بنیادی که سرانجام به تغییر اجتماعی منتهی و به بهبود بینجامد.

شعر اقبال تلفیق و ترکیبی از مختصات سبک های مختلف رایج در ادوار تاریخ زبان فارسی و به گونه ای است که هر چند وی در قلمرو شاعری، از حدود موازین ادب گذشته، قدمی فراتر نمی نهد، اما خود را از تقلید نیز درامان می دارد.

ویژگی های مبانی شعر درسبک خراسانی و تنوع مضمون و پرهیز از ابتغال درسبک عراقی و سادگی روح و انس با طبیعت حیات و زندگانی و لطف خیال و نکته یابی های دلپذیر سبک هندی مبانی صورت و معنی و محور رسالت شاعری اوراتشکیل می دهد - در آفرینش مضامین ابتکاری نیز از خود قریحه و استعداد ابراز داشته که در نوع خود نو آوری محسوب می شود- مانند منظومه های "تنهایی و شبیتم" و "تغیه ساریان" "سرود انجم" و "محاورة مابین خدا و انسان" که در مجموعه افکار او آمده است - (۲۰)

اندوه و تنهایی شرق و درونمایه مفاهیم فلسفی اشعار او یاد آور غربت بیابان هایی بی پایان و سراسریکنواخت سرزمین های فقر و لم یزرع است که به کلام او چاشنی اندوه می بخشد :

دربیا بیاں مثل چوب نیم سوز

کاروان بگنشت ومن سوزم هنوز

اقبال به حیات معنوی خویش پس از فرو ریختن قفس تنگ کالبد و پایان زندگانی محدود این جهانی و جاودانگی اشعار خویش اعتقاد راسخ دارد و براساس این باورداشت سروده است :

پس از من شعر من خوانند و دریا بند و می گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

یادداشت ها و برگزیده مآخذ

الف . یادداشت ها

۱- تولد اقبال هجدهم آبان ماه ۱۲۵۶ ش ه برابر با نهم نوامبر ۱۸۷۷

میلادی در سیالکوت Sialkot از شهرهای پنجاب شبه قاره و درگنشت وی
برابر با اول اردی بهشت ماه ۱۳۱۷ هـ ش برابر با مرداد بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸
میلادی در سن ۶۱ سالگی بود.

۲- قرآن کریم، سوره ۲، آیه ۲۵۶ (البقره) = راه هدایت و ضلالت
بر همه روشن گردید.

۳- اجداد اقبال از برهمنان و پاندیت های عالی مقام کشمیر بودند که
در عهد سلطنت شاه زین الدین، دهمین پادشاه مسلمان کشمیر، که در عدل و
سیاست تالی و ماند در میان فرمانروایان آن دیار نداشت به دین اسلام گراییدند.

۴- هجومی بود، ره گم کرده در دشت ز آواز درایم، کاروان شد
عجم از نغمه ام آتش بجان است صدای من، درای کاروان است
حدی راتین تر خوانم چو عرفی که ره خوابیده و محمل گرانست
۵- نغمه کجا و من کجا؟ ساز سخن بهانه است
سوی قطار می کشم ناچه بی زمام را

Dimension

۷- Sir Thomas.W.Arnold فیلسوف و اسلام شناس انگلیسی که
در دانشکده دولتی لاهور، ریاست و استادی بخش فلسفه را دارا بود. و پیش
از احراز این مقام، ده سال در دانشگاه علیگروه تدریس کرده و استاد شبلی
نعمانی، مؤسس "ندوة العلماء"، و مؤلف "شعر العجم" بود. وی در ۲۶ فویه ۱۸۹۷
میلادی از خدمت دانشگاه پنجاب، مستعفی شد و به لندن باز گشت و در سال ۱۹۰۸
۱ م برای مدت شش ماه به مصروفیت

۸- Prof.E.G.Browne صاحب آثار فراوان تحقیقی در قلمرو و تاریخ و

ادب و فرهنگ ایران و ازمیان آن ها تاریخ ادبیات او در چهار مجلد در خور یاد آوری است

۹- Prof.R.A.Nicholson (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵م) برای اطلاع از شرح احوال او، نگاه شود به "ابوسعید نامه" صص ۲۲۷ تا ۲۲۹ تألیف راقم سطور. از انتشارات دانشگاه تهران (۹۷۳ شماره انتشارات) سال ۱۳۶۷ ه.ش.

۱۰- The Development of Metaphysics In Persia مسیر حکمت در ایران که به هزینه سازمان عمران منطقه یی R.C.D و توسط آقای اح- آریان پور به فارسی ترجمه شده است.

۱۱- ۱۸۵۹ - ۱۹۴۱ میلادی.

۱۲- برای اطلاع از احوال و افکار او به "ابو سعید نامه" زندگی نامه ابو سعید ابوالخیر از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۷ شمسی، مراجعه شود.

۱۳- شعر از مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعراء) است درستایش اقبال که به سال ۱۳۲۳ شمسی آن را منظوم ساخته است.

شاعران گشتند جیشی تار و مار

وین مبارز کرد کار صد سوار

۱۴- زبور عجم، کلیات اشعار فارسی اقبال ص ۱۴۴ در غزلی به مطلع:

عاشق آن نیست که لب گرم فغانی دارد

عاشق آن است که بر کف دو جهانی دارد

۱۵- مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ با مطلع:

آدمیت زار نالید از فرنگ

زندگی هنگامه بر چید از فرنگ

(دیوان اشعار فارسی اقبال، به کوشش احمد سروش صص

(۴۱۲ - ۴۰)

۱۶. قرآن کریم سوره ۵۱ (والناریات) آیه ۲۰ "وهم در نفوس خود شما

مردم، آیا به چشم بصیرت نمی نگرید؟

و در دیوان منسوب به علی بن ابی طالب (ع) آمده است:

دوانک فیک و ماتشعر و دانک منک و ماتبصر

و تحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

شرح دیوان علی (ع) ص ۲۶۷ - از حسین بن معین الدین المیبدی

چاپ سنگی ۱۲۸۵ هـ ق

۱۷. این مطلب را از خطابه یی که وی در دسامبر ۱۹۳۰ م در "جامعه

مسلمین سراسر هند" در اله آباد به زبان انگلیسی ایراد کرده و او را به ریاست

انجمن مذکور نیز برگزیدند. می توان دریافت علاوه بر آن که اقبال در اشعار

خویش بدین اعتقاد اشارت اشارت ها دارد و ما نمونه هایی از آن را در همین

گفتار آورده ایم.

۱۸. همین مفهوم را جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲ - ۶۰۴) در غزلی چنین

بیان کرده است:

آبی میان جو روان، آبی لب جو بسته یخ

آن تیز رو، این مست رو، همین تیز رو تا انفسری

۱۹. The Best Way & The Easiest Way

۲۰. کلیات اشعار فارسی اقبال صص ۲۳۰ و ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۸

قرآن کریم ب: برگزیده مأخذ

۱. کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری به کوشش احمد سروش، از

انتشارات کتابخانه سنایی ۱۳۴۳ شمسی

- ۲- اقبال لاهوری، شاعر پارسی گوئی پاکستان از مجتبی مینوی-
طهران ۱۳۲۷ شمسی- از انتشارات مجله یفا
- ۳- دین دگر آموز- نشین دگر آموز- برگزیده اشعار محمد اقبال-
بامقدمه و انتخاب محمد علی اسدقی ندوشن ۱۳۵۷ شمسی طهران- امیر کبیر
- ۴- نوای شاعر فرنا (اسرار خودی و رموزی خودی) با مقدمه و
حواشی دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران-
تهران ۱۳۵۸ شمسی- شماره ۲۹۹- انتشارات-
- ۵- ابو سعید نامه تالیف دکتر سید محمد دامادی- از انتشارات دانشگاه
تهران شماره ۱۹۷۲- سال ۱۳۶۷ شمسی
- ۶- "تنوع مضمون در سبک هندی" به قلم دکتر محمد دامادی از
انتشارات دانشگاه اصفهان- ۱۳۵۵ شمسی-
- ۷- شرح دیوان منسوب به امام علی (ع) از حسین بن معین الدین
السیبیدی چاپ سنگی ۱۲۸۵ ه ق
- ۸- کلیات شمس به سعی و اهتمام بدیع الزمان فروز انفر چاپ اول ۱۳۳۹
شمسی- دانشگاه تهران

مسائل تدریس فارسی در پاکستان

ڈاکٹر وحید قریشی

مسائله تدریس زبان فارسی در پاکستان با کشور های دیگر تفاوت می کند. در ایران روش زبان فارسی و تدوین مواد دروس کاملاً جدا است که زبان فارسی در ایران یک زبان زنده و به عنوان زبان مکالمه وجود دارد. در اروپا اهمیت زبان فارسی یا برای مستشرقین می باشد و یا در ادارات و وزارت امور خارجی برای نیاز های لسانی مورد استفاده قرار میگیرد. در هر کشور غربی دستور زبان خود وجود دارد و در نتیجه بوجود آمدن مشکلات برای تدریس زبان فارسی روش تدریس و تدوین کتب درسی تشکیل می گرفت. گویا در خارج تدریس و مطالعه زبان فارسی طبق هدف تدریس زبان مخصوص و مربوط به حل مسائل زبان کشور خود می باشد. در پاکستان زبان فارسی نه مثل ایران در ادارات و نه در بخش های مختلف بازرگانی فعال است و نه از حیث یک زبان در زندگی خانوادگی مستعمل است. پس کتب درسی و نحوه تدریس و مسائل دیگر مربوط به این زبان برای دانشجویان ایرانی و پاکستانی فرق می کند. لذا کتب درسی و نحوه تدریس که برای دانشجویان ایرانی مورد استفاده قرار می گیرد برای پاکستان مفید نخواهد بود. نه بیشتر متون درسی که در کتب کشور ما شامل هستند و نه ساخت زبان و بیان که طبق نیاز دانشجویان ایرانی تهیه شده و یک دانشجوی ایرانی بطور غیر محسوس از آنها آگاه است و به علت بودن زبان اهلی او اصلاً دچار

مشکلاتی نخواهد شد که یک دانشجوی پاکستانی می شود. در ایران هدف تدریس زبان فارسی تابع نیازهای ادبی و اجتماعی است. مکالمه روز مره و نیاز تجارت عمومی هرگز یک عنصر بامقصد در درس و تدریس نیگردد. یک نفر ایرانی قبل از همه چیز آشنائی با زبان فارسی پیدا می کند و زبانهای دیگر نیز بوسیله همین زبان اصلی خود یاد می گیرد.

در پاکستان تدریس زبان فارسی از کلاس ششم ابتدائی آغاز می شود و عمل یاد گرفتن زبان فارسی بعد از زبان اردو و بعضی جاها پس از انگلیسی جامی گیرد.

یک دانشجوی پاکستانی زبان فارسی را بوسیله زبان اردو می شناسد و حقیقت امر این است که هر نحوه ای که برای تدریس زبان فارسی بکار برده میشود حتما اهمیت زبان اردو هم در نظر داشته باشیم. شباهت داشتن زبان اردو و فارسی و بعضی از اختلافات ساخت زبان اردو و فارسی، تفاوت بین زبان روز مره و مکالمه ای، فرق معنی و مفهوم کلمات مشترک و در نتیجه روی آوردن اختلاف اوضاع درونی و فرهنگی را نگاهداشتن و ادراک تمام این نوع مشکلات لازم است. و از متون درس که این اختلافات و مشترکات را در نظر نمی گیرد توقع هیچ نوع منفعت بی فایده خواهد بود و بزرگترین و مهم ترین اشتباه در کتب درسی ما کثرت از واژه هائیت که برای یک دانشجوی ایرانی واژه های مروج روز مره هستند ولی برای دانشجوی پاکستانی عجب آور و بعضی جاها موجب عکس العمل شدید احساساتی می باشد مثلا دانشجویان ما کلمات محبت و تعارف در سیاق و سباقی که استفاده می کنند در وضعیت نو باعث رد عمل شدید عواطفی حتی در حد مزاح نمی گردد. این مسئولیت اهل تدوین کتب درسی و متون

رس است که برای دلالت های جدید، یک دانشجو را از آغاز آماده کند و خود را محدود به استفاده از کلمات آشنا ندارد بلکه باید مفهوم ایزانی کلمات از عبارت مشخص شود در این حالت، صورت جملات فقط تا این حد محدود نخواهد ماند:

به فارسی صحبت می کن

یا

آقا شما چرا تعارف می کنید

در وبست این جمله ها برای تعیین مفاهیم نو کلمات مخصوص هیچ کیک نمی کند و در ذهن یک خوانند طبق سیاق و سباق قبلی یک شکل خنده آور بخود می گیرد است گوینده این جمله فرض می کند که دانشجو از آغاز با معنی مخصوص این کلمه آشنائی دارد یا فرهنگ نامه به او کمک خواهد کرد. در مقابل این لازم است خود جمله ها معنی کلماتی را واضح کنند که هدف گوینده بود. برای رو برو شدن این نوع مشکلات لازم است (الف) کلمات مشترک زبان فارسی و اردو جمع آوری شوند و در کتب درسی به عنوان ذخیره کلمات مورد استفاده قرار گیرند.

(ب) مسائلی که به علت ساخت زبان اردو بوجود می آیند مورد بررسی قرار گرفته شوند و در کتب درسی بخش های مختلف جدا گانه متعین شوند. مسئله دوم لازم است توضیح داده شود. با یک مثال واضح تر می کنم. در زبان اردو در جمع عدد و معدود هر دو تغییر می کنند. مثلاً ۲ اسب (ها) و ۲ مرد (ها) ولی در فارسی با عدد معدود تغییر نمی شود. در فارسی دو اسب هانیت بلکه دو اسب میگویند و بجای سه مردان سه مرد خواهد بود و ظاهر است در تدوین نصاب اول مسائلی پیش خواهند آمد که

به علت فرق زبان بوجود می آید. در بعضی جاها برای تدریس زبان فارسی می توانیم از آگاهی یک دانشجو به زبان اردو استفاده کنیم. مثلاً در فارسی برای درست کردن مضارع هیچ دستور وجود ندارد که در زبان پهلوی بود ولی تغییرات لسانی وضعیت را عوض نموده است. در پاکستانی هر دانشجو مجبور است حسب السابق مضارع را حفظ کند. در نتیجه بعضی وقت دانشجو از فارسی یاد گرفتن دلدرد شده علاقه اش کم می شود. خود در ایران باب مضارع وجود دارد و دکتر عبداللطیف، ملک الشعرا بهار و استادان دیگر این مسئله را باین صورت حل نموده اند که کودک ایرانی از آغاز از کلمه دو واژه ای بلد است. اوراژ امر و نی آغاز تحصیل میکند. حالای قرار گرفته شد که طبق علم قبلی دانشجو در آخر فعل امر با اضافه در تمرین مضارع کرده اشود. مثلاً رو فعل امر با اضافه در رود و از کن. کند. بدیی است برای یک دانشجوی پاکستانی این دستور زبان مفید نخواهد بود. برای مضارع توسط زبان اردو می توانیم از طریق حذف ش آخر اسم مصدر و اضافه نمود د مضارع بسازیم که مثل از سازش، سازد یاد گرفتن آن برای دانشجو آسان می باشد و از لغزش لغزد و از "نازش" نازد و غیر آن برای این هر دو مطلب و منظور لازم است یک اداره بوجود آورده شود که در آن الفاظ شماری ذخیره مشترک زبانی اردو و فارسی را بروش علمی جمع آوری کنند و بعد از بررسی ساخت زبان فارسی طبق تئانیهای زبان کتب درسی تدوین شوند. در کتابهای که تاکنون نوشته شده، روش تکرار کلمات بابت هیچ دستور خامی نیست. و نه درجه بدی کلمات بادر نظر داشتن کلاس شده است. برای یک دانشجو روش تدریجی رجوع "از آسان به مشکل" را پیس نظر نداشته اند. که در بنظر بنده غفلت و بی اعتنائی

دانشجویان از زبان فارسی دارای علل و اسباب مختلفی است که یکی از آنها ___ علاوه بر علل فرهنگی و تدریس و اداره ای ___ روگردانی است از اصل وقاعده گروه بندی و این علت، مخصوصاً، مقبولیت زبان فارسی را تحت تأثیر منفی قرار گرفته است. و بسیار و عجب آور می شود وقتی مایک حکایت سعدی را هم در متون درسی کلاس شش، هشم (راهنمایی) دیپلم، فوق دیپلم و حتی در لیسانس هم می بینیم و همینطور اندراج افکار فلسفیان مولوی و عطار در کتب درسی کلاسهای ابتدائی سراسر خلاف کلمات شناسی تدریجی و سطح ذهنی دانشجو میباشد.

۲- در پاکستان شرح تدریس زبان فارسی در چند سال گذشته بصورت اسفناک رو بزوال است علاوه بر داشتن بعضی از علت های سیاسی و اجتماعی یک علت دیگر هم است و آن اینست که قبلاً در گروه بندی رشته درسی، زبان های عربی و فارسی رشته هایی بودند که لازم بود تا سطح دانشکده هر دانشجو یکی از این دو زبان را انتخاب بکند. در سطح فوق دیپلم در گروه چهارم درسی، زبان فارسی هم شامل بود و در مواد دروس جدید، دانشجو را باید از شانزده مواد یکی را انتخاب کند. اکنون در این گروه علاوه بر زبان ها، علوم اجتماعی هم اضافه شده است و دانشجویان که قبلاً در چهار گروه تقسیم می شدند در حال حاضر در شانزده گروه تقسیم می شوند. این که در پاکستان توسعه عمومی و قابل توجه ای در تعلیم و کثرت غیر مادی دانشکده ها بنظر می آید، این مخصوص بفارسی نیست بلکه در رشته های دیگر هم عده شرکت کنندگان در امتحان بسیار اضافه شده است. درمورثیه که در دانشکده های مختلف، در مقابل رشته های دیگر، تناسب زبان فارسی غیر عادی کم شده است. پس لازم است برای حل این مسئله در سطح

بالاسمی و تلاش شود.

(۲)

مسئله‌ی تدریس زبان فارسی در پاکستان، نسبت به کشورهایی که زبان فارسی در آنها بصورت زبان مروج مکالمه‌ای وجود دارد، فرق می‌کند. مثلاً در انگلستان سنت مطالعه زبان فارسی، فقط کتابی و درسی است و برای لوازم اساسی گروه مستشرقین، در بعضی از مراکز، تدریس زبان فارسی را ترتیب داده‌اند. هینطور در این مراکز ترتیب و قرار مناسب مطالعه فارسی کلاسیک هم وجود دارد.

نیاز وزارت امور خارجی بجای زبان کتب، ادبی و علمی، متقاضی ذخیره و تعلیم واژه‌های بازرگانی و مکالمه‌ای باشد. در مؤسسه مطالعات افریقا و آسیای لندن رخ اساسی ماعی، در همین نیاز سیاسی تعیین می‌یابد و برای محققین رشته‌های دیگر کلاس‌های مخصوصی دیپلوم چنده ماه هم وجود دارند که از آنها علم و معرفت کار زبان (Working Knoidge) حاصل میشود چرا ما در پاکستان زبان فارسی یاد می‌گیریم؟ بدون جواب این سوال نمی‌توانیم از هیچ رشته هدف اصلی خود بدست بیاوریم. طبق نظام مروج تعلیم در پاکستان منظور از تدریس فارسی کردار سازی دانشجو، آگاهی از میراث قدیم خود و درس و تدریس زبان فارسی به عنوان یک زبان زنده محاسبه. برای کردار سازی، متون درسی که شامل کتب هستند بیشتر متعلق به تعلیمات اخلاقی می‌باشند که ادبای غرب آنها را بعنوان اخلاقیات مسیحی (Christian Morality) یاد می‌کنند. ولی وقتی در یک جامعه کیفیت افتراق و اختلال وجود داشته باشد و در مردم بین قوانین و عمل فاصله زیاد بوجود آمده باشد ذکر از تعلیم اخلاقی سودمند می‌باشد نه هیچ نوع اثر

تعلیم اخلاقی بر زندگی ظاهر می گردد. در هم چنین وضع اگر بجای امید داشتن از محرکات سیاسی و اجتماعی و مذهبی ما فقط از تعلیم امید داشته باشیم که از طریق تعلیم اخلاقی با کتب درسی اصلاح جامعه خواهد شد. تعبیر درستی از حقایق نیست. برای اصلاح جامعه، خارج از محیط تعلیم لازمست به عوامل دیگر نیز و حتی ساخت خود جامعه را مورد بررسی قرار دهیم. اگر ما از طریق متون درسی اخلاقی نتوانستیم وضعیت جامعه را تغییر بدهیم ما باید بدانیم که مابه توسط نظام تعلیم در بوجود آوردن یک وحدت باهمی منظوره‌های مختلف موفق نشده ایم. تدریس زبان فارسی در پاکستانی دو چار مسائل دو پلو است. طرفی مامی کواهمی دانشجو از میراث غنی علمی و ادبی ماضی خود آشنا باشد و به طرف دیگر، تابعد مبالغه مامی خواهم زبان فارسی به عنوان زبان زنده و زبان مکالمه ای تدریس شود و برای این نکته اول لازم است که ما موقتاً به وضعیت تدریس زبان های دیگر یک نگاه باندازم. زبان انگلیسی راهم به عنوان زبان زنده تدریسی می کنیم و اهم میراث قدیم علمی و ادبی زبان انگلیسی در دست داریم و نمی توانیم زبان فارسی را همان مقام در دبیرستان ها و دانشکده ها بدهیم که زبان انگلیسی دارد. بهر حال، باوصف این خسارت لازم است که برای تدریس فارسی پای بنیدیک اصلی باشیم. زبان انگلیسی را در کلاسهای ابتدائی به عنوان زبان زنده ای تدریس می. باروش تدریجی تا فوق لیانس از جدید تا قدیم می رسم و در سطح فوق لیانس سرمایه ادبی قدیم موضوع خاص می شود. ولی آغاز زبان فارسی با آمیزش قدیم و جدید می کنیم و دانشجو تا فوق لیانس نه به فارسی قدیم تسلط پیلای کند و به فارسی جدید بلکه در وسط هر دو معلق می شود. در تدریس زبان فارسی دو هدف

در یک جا قرار گذاشته شده اند که دانشجوی همزمان با آشنائی از میراث گذشته خود زبان جدید هم یاد بگیرد. ولی در هر دو هدف هماهنگی وجود ندارد. سوال این نیست که هر دو همزمان یاد گرفته شوند و نه مسئله تقدم و تاخیر اهداف، ما است. آیا دانشجویان اول با آگاهی میراث قدیم به طرف جدید بیاوریم یا اول زبان جدید یادش بدهیم. و در کلاسهای بالا اورار از گنجینه قدیم ادبی آشنا کنیم. اینجا سوانی مطرح می شود که در پاکستان هدف از تدریس زبان فارسی چیست؟ آشنائی با میراث غنی شبه تاره پاک و هند یا تسلط بر زبان جدید مکالمه ای یا آگاهی از فارسی ادبی عصر جدید. بالاخر ما فارسی برای چه بخوانیم؟ اگر مقصود از مطالعه فارسی قسیم و آگاهی از گنجینه علمی ماضی شناخت می باشد پس لازم است آغاز از فارسی کلاسیک کنیم. و اگر می خواهیم مطالعه زبان فارسی به عنوان زبان زنده و مکالمه ای کنیم باید آغاز از ادبیات جدید کنیم ما باید یک تصمیم گیری حتی کنیم مغلوبه ای برای خوشنودی و رضایت از هر گروه فکری در کتب فارسی درست کردیم بی نتیجه ثابت شده است.

دیگر فرصت برای مفاومت در هر دو نقطه های نظر ندارد. هر دو رابه لحاظ تعلیمی به یک وقت همراه بردن نه فقط نادرست است بلکه خطرناک هم است و به همین علت در چند سال گذشته به زبان فارسی در شبه قاره ضرر شدیدی رسیده است. و جبران آن هم شاید بزودی ممکن نباشد.

(۴)

یا سوالات تعلیمی چند تا سوالات کار و شغلی هم وابسته هستند. دانشجویان پس از کسب مدارک لیسانس و فوق لیسانس کجا گنجانیده می

شوند؟ چند نفر از دانشجویان خواندن زبان فارسی به ایران میروند؟ چند نفر از دانشجویان پس از خواندن زبان فارسی به ایران میروند؟ و در نظر بنده کمتر از یک درصد می باشند. روابط تجارتي بين ايران و پاکستان چقدر می باشد و اين روابط چقدر احتياج به زبان فارسی دارند؟ در اين زمينه هم زبانهای خارجی مورد استفاده قرار میگیرند قند نفر دانشجویان پس از کسب مدرک فوق لیسنس در دانشکده ها معلم می شوند؟ تناسب در اين زمينه هم بیش از دو درصد نیست. از کلاسهای ابتدائی تا سطح فوق لیسانس تعداد دانشجویان زبان فارسی هر روز کاهش می یابد. در کلاسهای ابتدائی ما قدیم را با جدید پیوست کرده ایم. معلمین زبان فارسی در دبیرستانها آشنائی با زبان جدید ندارند. و برای آشنائی با زبان جدید دوره های باز آموزی برای معلمین در سطح کشور وجود ندارد. و به همین علت نتایج مورد نظر مطالعه فارسی جدید بدست نیآورده ایم و تأیید حد مسئولیت این امر بر عدم تربیت معلمین هم است ولی سبب زوال زبان فارسی علاوه بر این هم وجود دارد. فارسی جدید در زندگی شفلی در زندگی مجلسی و برای روابط فرهنگی تاچه حد به درد یک دانشجو می خورد؟ آیا برای این نیاز یک درصد دانشجویان که بالاخره باید به ایران بروند مایلخیز داریم به نودونه درصد دانشجو را باید کاری کنیم که هیچ نتیجه علمی ندارند؟ این سوالات بررسی و فکر می خواهند. بازیافت میراث قدیم ادبی و افکار فرهنگی و تمدنی مربوط به فارسی قدیم هست و منفعت این را یک دانشجو در یک سطح می تواند درک کند ولی تدریس زبان جدید در کلاسهای ابتدائی چه منفعت مادی دارد؟ بعد از مطرح کردن این سوال لازم است عرض کنم که من مخالف زبان جدید نیستم ما حتما باید زبان جدید فارسی هم یاد بگیریم و آگاهی از ادبیات

حاضر ایران هم لازم است. و این امر برای منفعت ملی و فرهنگی اهمیت خاصی دارد. ولی آیا برای یاد دادن زبان جدید، آغاز از دبیرستان و دانشکده ما خیلی لازم است؟ یا ممکن است در مراکز جداگانه امکانات یادگرفتن زبان جدید فراهم کنیم. افرادی که دوست دارند فارسی را به عنوان زبان زنده یاد بگیرند، یاد بگیرند، و الباقی که برای تعلیمات عالی، نه میتوانند به ایران بروند و نه با ایرانیان رابطه زیاد دارند و نه در منزل باهم به فارسی صحبت می کنند و نه مفاد شفلی آنان وابسته به زبان فارسی است.

پس چرایی خواهیم که در کلاسهای ابتدایی بالیشان مسئولیتی محول کنیم که آتیه نمی توانند از آن استفاده کنند؟ در نظر من عمل تدریس زبان فارسی باید از طرف قدیم بتدریج به طرف جدید حرکت کند. و در این صورت اگر در سطح فوق لیسانس دروس جدید زیاده هم باشند مناسب خواهد بود. اگر برای تخصص فوق لیسانس را فقط در قدیم محدود کنیم در این صورت برای فارسی مکالمه ای و زبان تجارت و فارسی ادبیات ج دید یک مرکز جداگانه ای تشکیل داده شود یا در دانشگاه ها کلاسهای دیپلم شروع شوند. هر کسی که حاجتی و نیازی داشته باشد، وارد همچنین کلاسها شده مدرک زبان جدید بدست آورد و برای دانشجویان دکترا مثل کشور های دیگر که برای آشنائی بزبان دوره مخصوص دیپلم می دارند، در پاکستان هم بر همان روش عمل می توان کرد و برای معلمین زبان فارسی در دانشکده ها هم لازم قرار می توان داد مدرک دیپلم زبان فارسی جدید هم داشته باشند. در این صورت ممکن است زبان فارسی جدید توسعه بیابد ولی در سطح ابتدائی در دبستان و دبیرستان داشتن این نوع توقع به هیچ وجه موزون نیست.

بعضی از مرد تفاوتی را که مادر اینجا بین قدیم و جدید مطرح کرده ایم قبول ندارند ارتقای زبان یک عمل تدریجی می باشد. زبان فارسی در اول در شبه قاره پاک و هند زبان مکالمه بود و بعد فقط زبان کتابی بخود صورت گرفت. و در این منطقه در مقابل اثرات ایرانی اثرات ماورا، انبر بیشتر غالب بود و به همین علت در هند و پاکستان نه فقط لب و لجه و تلفظ و ذخیره واژه ها بلکه شیده های اظهار و بیان هم از ایران مختلف بود. پس از انحطاط تیموریان روابط ما با ایران قطع شد. و بعد از تسلط انگلیسیها زبان فارسی را از اینجا تبعید کردند گرفتند و جانب دیگر عمل ارتقا، تدریجی زبان ایران فارسی در صورت عجیبی داد.

امروز فارسی جدید بالجه تهرانی و زبان ادبی جدید پیش ماست زبان فارسی در هر دو کشور ایران و پاکستان و هند تحت وضعیت خاصی سیاسی و اجتماعی جداگانه رشد کرد. از عمل طبیعی زبان منکر نیستیم. یک زبان زنده همیشه در تحویل است. فارسی جدید ایران برای ادبا، و دانشمندان پاکستان به عنوان زبان دوم که شناخت ندارد و از این نظر تقسیم بندی قدیم و جدید فروعی به نظر می رسد البته لازم است در ارتباط با تدریس باین یک نگاه بکنیم. یک نفر عالم که از مدارج مختلف زبان آگاهی دارد. این تحولات زبان فارسی رابه عنوان عمل طبیعی می پذیرد. او از مراحل مختلف رشد زبان آگاهی دارد. در صورتیکه یک دانشجوی کلاس ابتدائی از مدارج عملفرقی که میان این شکل زبان -- که بواسطت آن یک دانشجو بزاج زبان اردو و فارسی قدیم رسیده است. و صورت فارسی جدید --- که در ایران رشد یافته برای وی باعث دشواری شدیدی میباشد. ساخت واژه ها نتوانسته است یک مبتدا را در باز یافت آثار معرفتنگی و میراث مشترک فرهنگ پاک

و هند راهنمایی کند. و این مشکل نه فقط در مکاتب و مدارس بلکه در دانشکده ها هم دیده می شود و برای اساتذہ دانشکده ها هم غالباً، لہجہ جدید فارسی یک فضای غیر مانوس ایجاد می کند. در همچنین صورت اجتناب دانشجو از درس حتمی می شود. وسیلہ موثری برای باز آموزی زبان و آگاہی معلمان از اختراعات جدید جامعہ ایرانی وجود ندارد و در نتیجہ در سطح بالا هم وضعیۃ فعلی تدریس زبان فارسی بہ عنوان یک زبان زندہ قابل اطمینان نیست. لذا لازم است کہ برای خاتمہ دادن این بعد روحی قدیم و جدید یک نظام مناسبی برای تربیت معلمان کلاسہای بالا ترتیب دادہ شود.

فقید سعید سعیدی اقبال شناس

دکتر محمد ریاض

در اواسط ماه آخر سال ۱۹۸۸م ستاره یک شخصیت بزرگ ایرانی افول کرد او از نظر پاکستان دوستی و اقبال شناسی از افراد بسیار برجسته بود است. این شخصیت تابناک و دل سوز به سید غلام رضا سعیدی موسوم بوده است. استاد فقید اگرچه مولف و مترجم در حدود شصت اثر است ولی آثارش درباره پاکستان و بانی پاکستان قائداعظم محمد علی جناح و علامه محمد اقبال بسیار عزیز می باشد.

احوال و آثار

استاد فقید در اوائل سال ۱۳۱۴هـ ق (۱۸۹۳) در قریه نوزاد شهرستان بیر جند در بلوک یا بخش مومن آباد متولد شد. او تا پانزده سالگی مقیم مولدش بوده و بعداً تا ۶ سال در تهران دانشجو بوده است. در این ۲۱ سال او علاوه فراگرفتن علوم و فنون معقول و منقول متداول زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه را بنکونی یادگرفت. در حدود سال ۱۹۲۵م و چندی بعد آن او به هند مسافرت کرد و تا چند هفته مقیم علی گرشد. بدین طریق او زبان اردو را فراگرفت و بملاقات علی برادر محمد علی جوهر (۱۹۳۱م) و شوکت علی (۱۹۳۸م) نائل آمد. از سال ۱۳۲۰هـ ش ۱۹۴۷م استاد سعیدی بیشتر مقیم تهران بود. او درباره انقلابهای متفاوت مطالعاتی داشته ولی نتایج جنگهای اول و دوم جهانی و دیگر گونی سوشیالستی شوروی را برای العین مشاهده کرده بود. در دوران زندگانی مشغول دو سادله خانواده حکمرانان در ایران انتطاع

پذیرفت و در سال ۱۹۷۹م انقلاب بزرگ اسلامی برپا گردید. استاد سعیدی به سن ۹۵ سال، روز ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸م در مولدش زندگانی را پدروود گفته است. (۱)
 استاد سعیدی کتابهای ارزنده عربی و انگلیسی را با کمال جزالت و صراحت به فارسی ترجمه کرده است. در آثارش کتابها و مقالات زیر شامل می باشد:

- ۱- عذرتقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ترجمه کتاب جان دیون پورت. این کتاب در سال ۱۳۲۸ش (۱۹۴۹م) اثر برگزیده قرار داده شد و بعداً دولت پاکستان در بررسی کتب سیرت رسول به مترجم آن ۲ / ۸۰ هزار دلار جایزه داد. (۲)
- یاسر: ترجمه کتاب صدرالدین شرف الدین - (۳) فرد و اجتماع: ترجمه اثر سید قطب (۴) محمد علی جناح (قائداعظم) ترجمه اثر هکتور بولیتو (۵) جلوه حق در اندونیزی (۶) پیمان جوانمردان (۷) بحران فعلی جهان (۸) اینگراسیون یا اداره نفتیش عقائد (۹) جنگ و صلح در قانون اسلام (۱۰) اسلام و جاهلیت (۱۱) توطئه خاورشناسان در تحقیق (۱۲) جاذبه اسلامی (۱۳) فلسفه و تربیت (۱۴) کمیونسم و اخلاق (۱۵) نقش اسلام در برابر غرب (۱۶) پیشرفت سریع اسلام (۱۷) اسلام و غرب (۱۸) وظیفه مسلمانان روشنفکر (۱۹) رسالت محمدی (۲۰) مبانی اخلاقی برای جنبش اسلامی (۲۱) داستانهای از زندگانی پیغمبر ما (۲۲) اسلام و طب جدید (۲۳) خطر یهود و فریاد فلسطین (۲۴) الجزائر خونین.

استاد سعیدی حین تشکیل کشور مان در سال ۱۳۳۶ش (۱۹۴۷م) کتابچه ارزنده و زیبا را بعنوان "پاکستان" انتشار داد. او بتائید موضع پاکستان در قبال قضیه کشمیر چندین مقاله نوشت. او از مبانی تشکیل پاکستان آگاه بود و چندین بار نوشته که با تشکیل این مملکت تمدن اسلامی شبه قاره مصنوع

شد. در سال ۱۹۶۹م و مجدداً در ۱۹۷۷م او به پاکستان مسافرت هم کرده بود. سعیدی شاد روان اثر سید ابو الاعلی مودودی را به فارسی ترجمه کرد. مقاله پر وفور خورشید احمد پیرامون نظرات اقبال در مورد آموزش و پرورش (اصل در مجله اقبال ریویو مربوط به اکتبر ۱۹۶۱م بوده) و نیز مقارن دکتر محمد رفیع الدین (از همان مجله) درباره فلسفه اقبال با کمالک او به فارسی درآمده و همو دو کتاب دیگر دکتر محمد رفیع الدین را هم به فارسی برگردانده است: منشور جهانی اسلام و مآلوده علوم جدید در اسلام.

سعیدی اقبال شناس

استاد سید غلام رضا سعیدی از اقبال شناسان ارشد ایران بوده است. کتاب اقبال شناسی وی ولو در سال ۱۳۳۸ ش مطابق ۱۹۵۹م انتشار یافته ولی در سایر آثار قبلی وی مربوط به اتحاد و احیای مسلمانان و درباره بانی پاکستان قانتاعظم محمد علی جناح یا پاکستان ذکر جمیل و مطبوع اقبال می توان دید. اواز سال ۱۹۲۵م بآثار اقبال آشنا شد. تا آن زمان تنها "پیام مشرق" و مثنویهای اسرار خودی و رموز بیخودی اقبال در فارسی انتشار یافته بود. "پیام مشرق" استاد شادروان راچنان تکان داد که او دیگر "مسلمان اقبالی" شد و اثرهای بعدی اقبال را با انتظار و ریاضتی مطالعه نمود. استاد روزی می گفت که اقبال شاعر متفکری است که گل را به دل مبل می سازد. در "پیام مشرق" هست:

چه می پرسی میان سینه دل چیست؟

خرد چون سوز پیا کرد دل شد

دل از ذوق تپش دل بود لیکن

چو یک دم از تپش افتاد گل شد

من ای دانشوران در پیچ و تابم

خرد رافهم این معنی محال است

چسان درمشت خاکی تن زند دل

که دل دشت غزالان خیال است (۲)

صرف نظر از بعضی از روایات و شواهد داخلی و خارجی،

تحقیقی در مورد کوائف زندگی که همواره تغییر می یابد اقبال شناسی: هنر

و اندیشه اقبال از کتب محکم و متین اقبال شناسی است. استاد در ۲۰۰

صفحه سایر مطالب مهم را بایجاز گنجانده است. تا آن زمان البته کتب و

مقالات زیر درباره اقبال بزبان فارسی نوشته شده و نشر گردیده بود:

۱- اقبال و شعر فارسی: متن سخنرانی استاد سید محمد داعی الاسلام (م ۱۹۵۰م)

مامور تدریس در دکن، ۱۹۲۸م-

۲- مقاله استاد سید محمد مجد طباطبائی در مجله ارمغان بابت مه ماه ۱۹۲۸م و

نیز شماره ویژه مجله سال ۱۹۴۵م-

۳- اقبال لاهوری بقلم استاد مجتبی مینوی: ویژه نامه مجله یغما در سال ۱۹۴۸م

(۱۳۲۶ش)

۴- اقبال: شاعر اسلام، دو مقاله استاد دکتر محمد تقی مقتدری ۱۹۵۲م-

۵- رومی عصر: اثر دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، تهران (کانون معرفت)

۱۹۵۳م-

استاد سعیدی در امر ترجمه بسیار چیره دست و با دیانت بوده است.

باب روح فرهنگ اسلام، در کتاب اقبال شناسی وی در واقع ترجمه خطابه

پنجم اقبال است طبق طرح خطابه های وی در کتاب "احیای فکر دینی در

اسلام"، بانگلیسی، شیوانی این ترجمه ستودنی است. استاد این ترجمه را علاوه گنجاندن در این کتاب بصورت بروشور یا جزوه هم انتشار داده و در سال ۱۹۷۸م خانه فرهنگ ایران در لاهور در مجموعه "یاد بود نامه اقبال" هم آن را مجدداً انتشار داده است. اقبال در خطابه خود نکات اصیل فرهنگ اسلامی را عرضه داده است و استاد سعیدی توفیقات نویسنده این مقاله را با غبطه نگاه می کرد. خلاصه این خطابه به قلم استاد سعیدی در سطور بعدی نقل می گردد. درباره غرب ستیزی اقبال می خوانیم:

"امتياز مرحوم اقبال در تکوین شخصیت و بی اعتنائی وی به فرهنگ و تمدن غرب ناشی از عشق عمیق و ارتباط روحی او با ساحت مقدس رسول اکرم بود و ناگفته پیداست که عشق بهترین خدمت گزار و بهترین نگهبان قلب است و اگر در قلبی جای گرفت برای هیچ عامل دیگری جای خالی نخواهد گذاشت و بدین جهت است که گفته: "درخشندگی علوم غربی عظم را خیره ساخت و بصیرتم را از بین نبرد زیرا چشمم را از آبهای نرفته سرزمین مدینه شستشو کرده و آن را بمنزله سرمه چشم قرارداده ام. و در جای دیگری گفته است: "سالها در کوره تعلیمات غربی بسر بردم ولی مانند ابراهیم که از آتش نمرود سالم برون آمد، من هم با فکر سالم جان بدربردم، و نیز گفته است: "پیوسته فرعونهای این عصر در کمین من نشسته بودند تا شکارم کنند لیکن از آنها خوفي ننارم زیرا حامل ید بیضا هستم و اگر محبت و عشق صادقی، خدا بکسی مکرمت کرده باشد، خواهد توانست خود را، بشناسد و شرف و حیثیت و مقام و منزلتش را حفظ کند در آن صورت از پادشاهان و بزرگان بی نیاز خواهد بود. اگر ستارگان را شکار کرده باشم و مشکلات برای من آسان شده باشد، تعجب نکنید زیرا من

یکی از بندگان آن سید و سردار بزرگی هستم که ریگبازیر پایش دارای شرف و افتخار شدند تاجانی که قدر و منزلت ریگبای زیر پای حضرتش سائیده شدند از ستارگان برتر و والا تر و غبارهایی از زیر پای مبارکش برخاست از عبیر خوشبو تر شناخته شدند" (کتاب مذکور، تهران آبان ماه ۱۳۴۷ش صفحه ۸ تا آغاز ص ۲)

استاد سعیدی معلم وار تواضیح می داد در اقتباس فوق نخست شعر اردوی زیر اقبال پیش چشم استاد بوده است:

خیره نه کر سکا مجھے جلوہ دانش فرنگ

سرمہ ہے میری آنکھ کا خاک مدینہ و نجف (۳)

نگارنده مقطع منقول غزل مجموعه "بال جبریل" را بقرار زیر کسوت فارسی پوشانده است:

خیره نکرد هرگز من جلوہ دانش فرنگ

سرمہ دیدگان من خاک مدینہ و نجف

در وهله بعدی اشاره به دوبیتی زیر فارسی اقبال است:

طلسم علم حاضر را شکستم ربودم دانه و دامش گسستم

خدا داند که مانند براهیم به نار اوچه بی پروا نشستم

اقبال روز ۴ نوامبر ۱۹۳۳م حین زیارت مدفن حکیم سنائی در غزنین قصیده ای ۲۵ بیتی بعنوان افکار پریشان به اردو سروده و به قفای قصیده معروف ۶۵ شعری سنائی رفته است. تلمیح سوم استاد سعیدی به قسمت آخر همان قصیده است:

رہے ہیں اور ہیں فرعون میری گہات میں اب تک

مگر کیا غم کہ میری آستین میں ہے ید بیضا

محبت خویشتن بینی، محبت خویشتن داری
 محبت آستان قیصر و کسری سے ہے پروا
 عجب کیا گرمہ و پروین مرے نخچیر بن جائیں
 کہ بر فتراک صاحب دولتی "بستم" سر خود را (۵)
 وہ دانائے سبل، ختم الرسل مولائے کل جس نے
 غبار راہ کو بخشا فروغ وادی سینا
 ترجمہ فارسی استاد شاد روان خلیل اللہ خلیلی افغانی از قصیدہ
 اقبال بنمط زیر می باشد:

ندارم غم اگر فرعون باشد در کمین من
 چو من در آستین خویشتن دارم یدبضا
 محبت خویشتن بینی، محبت خویشتن داری
 محبت ز آستان قیصر و کسراست بی پروا
 عجب نبود اگر پروین و مه گردد شکار من
 کہ بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را
 شناسای سبل، ختم رسل، مولای کل، ذاتی
 کہ خاک راہ را بخشد فروغ وادی سینا
 کتاب فلسفہ و اندیشہ های اسلامی اقبال، دارای مقدمہ ایست و
 ترجمہ مشروح مقالہ دکتر محمد رفیع الدین مرحوم: تهران ۱۹۶۸م ص ۱۷۶-
 مقدمہ عنوان فرعی دارد: "شخصیت متفکر بزرگ اسلام، دکتر محمد اقبال"
 بنظر استاد شخصیت اقبال عناصر خمسہ دارد: عشق رسول، عشق قرآن
 مجید، دایہ خودی، سحر خیزی، علاقہ مندی بامثنوی رومی۔ بندہ این
 مقدمہ شیوارا بہ اردو برگردانده چاپ نموده ام۔ استاد ترجمہ این مقالہ ژرف

را با تشریح عرضه داده است. اومی نویسد: "در صفحات آینده ترجمه و تشریح بحثی را که پروفیسور محمد رفیع الدین، رئیس اکادمی اقبال، در پاکستان تحت عنوان ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال در مجله بزم اقبال بزبان انگلیسی مرقوم داشته بنام اندیشه های اسلامی اقبال، به فارسی زبان تقدیم می دارم و امید وارم مطالعه همین رساله بررسی مقامات علمی و ادبی ایران وسیله و مقدمه ای باشد برای بحث و فحص در فلسفه اقبال تا دانشجویان عزیز فعلی و دانشمندان آینده کشور ما ازین سرچشمه فیاض بهره مند گردند" (صفحه ۱۸).

استاد سعیدی فرمود: "شعر معانی زیاده دارد. من ترجمه اشعار را باتشریح ارائه می دهم." این مطلب را زمانی از زبان استاد شنیدیم که نسخه ای از ترجمه این مقاله بمن هدیه کرد. کسی که به متن کلیاتهای اردو و فارسی اقبال بکلی وارد باشد، با مطالعه کردن مقدمه موضح استاد خیلی لذت می برد. مثلاً تحلیل و توضیح چند بیت شعر اردوی اقبال از لحظات خوانندگان و زین بگنند:

"اقبال به معرفت روان آدمی بسیار علاقه مند بود و بجاءعلا اهتمام می ورزید تا جاییکه می گوید: اگر بنده ای جسور و مصمم و صاحب عزم و همت باشد، می تواند بدرجه پادشاهی برسد، و درجای دیگری میگوید: "اگر انسان با معیار محبت خالص و عشق صادق خود را بشناسد و آداب مربوط باین معرفت را رعایت کند متمسک بآن باشد در صورتی که بنده باشد، راز های پادشاهان بر او مکشوف خواهدشد. آن فقیری که از لحاظ اخلاق شیری از شیران خداست، بر بزرگترین پادشاهان جهان فضیلت و برتری دارد. صراحت و جرات از اخلاق جوانمردان است و بندگان صادق خدا با اخلاق

روباہان آشنائی ندارند، اقبال، بر اثر این خود شناسی و درک مقام و منزلت خودش، بدون ابراز خوددنیائی و غرور، آزادی و آزادگی خود را حفظ کرد تاجائی کہ طی همان منظومہ گمہ است: ای رفیق، مرگ از آن رزقی کہ بال و پر مرقطع کند، نگذارد پرواز کند، بہتر است" (صفحہ ۲۳۴۲)
اشارہ اول استاد بہ بیت زیر اقبال است:

غیرت ہے بڑی چیز جہان تگ و دومیں
پہناتی ہے درویش کو تاج سر دارا
مطالب بعدی ناظر بہ چہار بیت زیر غزل اردوی اقبال است کہ شامل دیوان "بال جبریل" می باشد:

جب عشق سکھاتا ہے آداب خود آگاہی
کھلتے ہیں غلاموں پر اسرار شہنشاہی
دارا و سکندر سے وہ مرد فقیر اولی
ہو جس کی فقیری میں ہوے اسد الہی
آئین جوانمردان، حق گوئی و بے باکی
اللہ کے شیروں کو آتی نہیں روباہی
اے طائر لاهوتی اس رزق سے موت اچھی
جس رزق سے آتی ہو پرواز میں کوتاہی
ترجمہ فارسی از نگارندہ (۴ شعر آخر):

چون عشق بیا موزد آداب خود آگاہی
بخشد غلامان را اسرار شہنشاہی
از دارا و اسکندر آن مرد فقیر اولی
کہ راست بدرویشی بوی اسد الہی

آئین جوانمردان حق گوئی و بی باکی

شیران خدائی را که زبید رو باهی

ای طائر لاهوتی، به مرگ از آن روزی

روزی که می آرد پرواز به کوتاهی

استاد سعیدی جنبه مصلحانه و معلمانه داشته و امر تحلیل و تشریح را در مورد ابیات فارسی اقبال هم دنبال نموده است. مثلاً: "مرحوم اقبال در سایه توجه این معنی حیات بخش و مطالعه دقیق و عمیق و تدبر در قرآن تحفه هدیه ای نفیس تر از آن نداشت که به دانشمندترین یا مقدرترین رجال تقدیم نماید. بدین مناسبت در اوایل سلطنت محمد نادر خان پادشاه جلیل القدر افغانستان که به کابل مسافرت نمود، هنگام ملاقات با شاه فقید یک جلد از آن باو اهدا کرد و گفت:

"این کتاب سرمایه اهل حق است. در سراسر دوران حیات و آغاز و انجام همه چیز در آن نهفته است و بانیروی این کتاب بود که حضرت علی (ع) در خیبر راکشود. آنگاه پادشاه افغانستان گریست و فرمود: "بلی، روزگاری بر نادر خان گذشته است که جز این قرآن انیسی و مونسى نداشته و همین کتاب است که نیروی آن همه مشکلات حل می شود." استاد سید غلام رضاسعیدی در تحلیل ارائه گردیده، به ابیات مشنوی "مسافر" اشاره کند:

در حضور آن مسلمان کریم

هدیه آوردم ز قرآن عظیم

گفتم این سرمایه اهل حق است

در ضمیر او حیات مطلق است

اندرو هر ابتدا را انتهاست

حیدر از نیروی او خیر گشاست
 نشه حرفم بخون او دويد
 دانه دانه اشک از چشمش چکید
 گفتم نادر در جهان بی چاره بود
 از غم دین و وطن آواره بود --
 غیر قرآن غمگسار من نبود
 قوتش هر باب را بر من گشود" (۸)

گفتم که چهارمین عنصر تکوین شخصیت اقبال بنظر استاد سعیدی
 سحر خیزی و آه‌های سحر گاهی بوده است. این بیان استاد را هم من باب
 مثال نقل می‌کنیم:

عامل چهارم

چهارمین عاملی که در تکوین شخصیت و قدرت نفس و نفوذ و
 تاثیر شعر و فیضان اندیشه‌های اقبال دخالت داشته این است که بمطالعه کتب
 و بررسی آثار دیگران و تحصیل در دانشگاه اکتفا نکرده بلکه این سعادت را
 داشته که جمال طبیعت را بی پرده مشاهده نموده و خود را در معرض وزش
 نسیم‌های سحری قرار دهد و در چنان حالی با پروردگارش برآز و نیاز
 مشغول شود و سپس با اشراقات قلبی تازه و نو و غذای فکری لذیذ و
 گوارائی، علاقه‌مندان را بوسیله اشعار تازه و نور تازه فکرش کامروا سازد
 زیرا هر روز خودش خاطرات تازه‌ای در خود احساس میکرد، و آنرا
 بصورت اشعار آبداری در اندها و افکار دیگران منعکس می‌ساخت.

اقبال از این ساعت‌های لطیفی که در سحرگاهان گذرانده بهره‌ها
 اندوخته و عقیده دارد که سرمایه او و سرمایه هر دانشمند و متفکری همین

است و بزرگترین زهاد یا دانشمندان جهان از درک چنین ساعتی مستغنی نیستند بدین مناسبت گفته است:

"تو مانند فریدالدین عطار در معرفتش و مانند جلال الدین رومی در حکمتش و مانند ابو حامد غزالی در علم و ذکاوتش باش و با هر کسی که باشد در حلم و حکمتش همراهی کن لیکن از منابع علم و حکمت و معرفت بهره مند نخواهی شد مگر اینکه سعی و معرفت تو با آه و ناله سحر گاهان مقرون باشد."

اقبال از درک این سعادت همیشه بر خوردار بوده و بخود بالیده زیرا در مطلع یکی از قصیده هایش باین معنی اشاره نموده و گفته است:

"با اینکه زمستان در انگلستان بسیار سخت و کوبنده و هوا مانند لبه شمشیر سرد و برنده بود باینحال هیچوقت نعمت سحر خیزی را از دست ندادم؛ اقبال با توجه به لذت‌ناپسندگی از این رهگذر کسب کرده هیچگونه امتیازی را جانشین این نعمت قرار ندارد زیرا طی منظومه ای چنین سروده است:

"خدایا! هر چه می‌خواهی از من بگیر ولی لذت آه و ناله سحر گاهان را از من مگیر و مرا ازین نعمت بی بهره مگذار؛

ازین گذشته از خدای متعال درخواست می‌کرد که:

"آه و ناله سحر گاهی و سوز و گداز قلبی مرا بجوانان مسلمان نیز سرایت ده و دل‌های ساکن و بیحرکت شان را بحرکت در آور و نفخه حیات را در هیكلهای آنها بده" و باز در جای دیگری می‌گوید:

"خدایا! جگر های جوانان ما را هدف تیر درد والهای دینی قرار ده و دل‌های آنها را مجروح ساز و آرزوهای خوابیده را در سینه های ایشان بیدار

کن۔"

"خدایا ترابستارگان آسمانت کہ ہمیشہ بیدار ہستند و بندگانت کہ شب را در حال سجود و قیام بسر می برند و سرمہ خواب را بر چشم نمی کشند! سو گند میدہم کہ بجوانان مسلمان سوز و گداز دل ببخش! و این عشق و فراست مرا نیز بآنها روزی فرما۔"

و باز ضمن قصیدہ دیگری در ہمین زمینہ گھتہ است:

"خدایا! بجوانان مسلمان آہ و نالہ سحری مرا مکرمت فرما و آن بال و پرهائیکہ بمن بخشیدہ ای بجوانان مسلمان مرحمت کن تا پرواز کنند و بشکار بپردازند! خدایا هیچ آرزونی ندارم جزاینکہ فراست و آگاہ دلی مرا گسترش دہی و نور بصیرت مرا در میان مسلمانان پخش کنی۔"

در اقتباس ارانہ گردیدہ فوق اشعار زیر اردو و فارسی اقبال تجزیہ و تحلیل قرار گرفتہ است: اشعار اردو مندرج کتاب "بال جبرئیل" (۹) اقبال می باشند:

عطار ہو رومی ہو رازی ہو غزالی ہو
کچھ ہاتھ نہیں آتا ہے آہ سحر گاہی

ترجمہ فارسی:

عطار و یارومی گر رازی و غزالی
خود بہرہ نیندوزند بی آہ سحر گاہی

زستانی ہوامیں گرچہ تھی شمشیر کی تیزی
نہ چھوٹے مجھ سے لٹن میں بھی آداب سحر خیزی
نہ چھین لذت آہ سحر گاہی مجھ سے

نہ کر نگہ سے تغافل کو التفات آمیز

(در فصل زمستان باد اگرچہ تیزی شمشیر داشتہ ولی من در لبتن ہم آداب
سحر خیزی را اہمال نردم۔ خدایا! لذت آہ سحر گاہی از من پس مگیر و نگاہ
را با تغافل التفات آمیز مساز)۔

زیادہ کہ بخاک من آتشی آمیخت

پیالہ ای بجوانان نو نیاز آور (۲)

جگر سے وہی تیر پھر پار کر

تمنا کو سینوں میں بیدار کر

ترے آسمانوں کے تاروں کی خیر

زمینوں کے شب زندہ داروں کی خیر

جوانوں کو سوز جگر بخش دے

مرا عشق، میری نظر بخش دے

(ہمان تیر از جگر بگذار، تمنا را در سیتہ ہابیدار کن۔ خدایا ستارگان افلاک و

شب زندہ داران ارضہای تو سالم بمانند، جوانان را سوز جگر بدہ و عشق و

نظر من بآنان ارزانی دار)۔

جوانوں کو مری آہ سحر دے

پھر ان شاہین بچوں کو بال و پر دے

خدایا آرزو میری یہی ہے

مرا نور بصیرت عام کر دے

(خدایا، جوانان را از آہ سحری من بہرہ مند ساز، این شاہین زادگان را

دوبارہ پر و بال عطا کن۔ خداوند! آرزوئی دارم کہ نور بصیرت را صیغہ

عمومیت ببخشی)۔

کتاب "اقبال شناسی"

کتاب استاد سعیدی از دیر باز جزو کتب درسی در پاکستان است. استحقاق این کتاب است که بارفع تمامهجاتی چند در صورت هنامش این کتاب در پاکستان چاپ شود. کتاب بصورت زیر تبویب گردیده است:

مقدمه - قسمت اول، ترجمه احوال - قسمت دوم، شاعری اقبال، قسمت سوم - اقبال متفکر - در قسمت آخر این بخش خلاصه منشور منظومه اردوی اقبال پارلمان ابلیس هم گنجانده شده است - قسمت چهارم اقبال معمار پاکستان - قسمت پنجم، احیای فکر دینی در اسلام (با ترجمه خطابه شماره ه روح فرهنگ اسلام) قسمت ششم اقبال در خارج ازهند و پاکستان - در این قسمت ترجمه عربی "ترانه ملی" اقبال سروده استاد حسن الاعظمی هم گنجانده شده است - استاد سعیدی در کتاب خود خلاصه های منظومه های طویل اردوی اقبال مانند شمع و شاعر و شکوه و جواب شکوه را هم ارائه داده است.

نویسنده در مقدمه بدرستی متذکر شده که اقبال باید متفکر بزرگ اسلامی معرفی گردد و دیگر احتیاجی نماند که تنها راجع به مقامات ادبی وی صحبت شود - او مرام و هدف تالیف خود را متذکر شده غزلی از چکامه های پیام مشرق را بعنوان پیغام اقبال ارائه می دهد:

نویسنده فاضل در این مقدمه آرا و نظرات نویسندگان بزرگ معاصر را درباره افکار اسلامی و مقام والای ادبی و سیاسی اقبال نقل می نماید - اینان سید حسن نقی زاده، علامه علی اکبر دهخدا بوده اند که اینک بعد از گذشت سی و اند سال حرفهای آنان همچنان تازگی دارد:

"خوشبختانه پس از ایجاد پاکستان جلوه اقبال در اجتماع ایران فزونی گرفت، ولی بیشتر کسانی که با شعر و شاعری سروکار دارند، بحکم

ذوق و قریحه شاعری باقبال شناسی روی آوردند و هریک بسهم خود در شناسدن اقبال بهموطنان ایرانی بذل جهد کردند. لیکن از آنجائیکه شخصیت عظیم این نابغه شرقی با توجه به تمام جنبه های فکری و علمی و هنری و سیاسی و اخلاقی، مافوق جنبه های شاعری اوست و باتوجه باینکه فقید سعید شعر و شاعری را فقط ابزار کار و وسیله ابلاغ ماموریت و تبلیغ پیام انسانیت خودش قرار داده است، حیثم آمد که فارسی زبانان او را شاعری بدانند و از دریچه چشم شعرا باو نظر افکنند. بدینجهت باقصدی خالص و نیتی پاک و منزّه از شوائب رائج نفسانی، کوشیدیم تا با استفاده از منابع تحقیق، در حدود قدرت جنبه های متعدد و متکثر شخصیت عظیم وی را در دسترس جویندگان راه حق و حقیقت و تشنگان زلال معرفت قراردهم. باشد که جوانان متجدد و مسلمان ما از آشنائی بامکتب پر فیض اقبال مستفیض گردند و برای نسلهای آینده، براین منوال سرمشق فکر و هدایت گردند و باشور و نشاطی هرچه تمامتر بارزوی بلند وی جامه عمل بپوشانند. که میگوید:

عرب از سرشک خونم همه لاله زار بادا
عجم رمیده بورا نفسم بهار بادا
تپش است زندگانی تپش است جاودانی
همه ذره های خاکم دل بیقرار بادا
نه بجاده ای قرارش نه بمنزلی مقامش
دل من، مسافر من، که خدای یار بادا
حذر از خرد که بتدد همه نقش نامرادی
دل ما برد بسازی که گسسته تار بادا
تو جوان خام سوزی، سخنم تمام سوزی

غزلیکه می سرایم بتو سازگار بادا
 چو بجان من در آئی دگر آرزونه بینی
 مگر اینکه شبی تویم بی کنار بادا
 نشود نصیب جانت که دمی قرار گیرد
 تب و تاب زندگانی بتو آشکار بادا

این است آرزوی اقبال، و این است پیام اوبه نسل جدید اسلام! بدین
 مناسبت باید بگویم، منظور از نشر این کتاب این است که جوانان متجدد و
 روشنفکر جامعه اسلامی ایران بکوشند تا در سایه رهبری این متفکر بزرگ
 و داهی شرق راه زندگی جدید را برای خود و نسلهای آینده مسطح و هموار
 سازند و بایک عالم افتخار و نشاط خاطر بدانند که:

اگر روزی جوامع آنگلو ساکسن به شکسپیر، و جامعه فرانسوی به
 ویکتور هوگو، و نژاد آلمان به گوئته افتخار کنند، جوامع اسلامی عموماً
 و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصاً، باید بوجود اقبال، افتخار
 بورزند.....

۱- جناب آقای تقی زاده ضمن ایراد خطابه ای راجع باقبال چنین فرمود:
 "عقاید و فعالیت اقبال ظاهراً دارای سه جنبه بوده است یکی فلسفه
 ای مبنی بر کمال روحانی و دیگری نوعی از عقیده اتحاد اسلامی برای تبلیغ
 در میان مسلمین و سومی عقیده سیاسی نسبت به مملکت خود.

این آخری بر همه معلوم است که در واقع وی مؤسس اصلی یامبلغ
 با شوق و همت آزادی سیاسی مسلمین هند و ایجاد پاکستان مستقل بود و شاید
 بیشتر شهرت و عظمت او در میان طبقه عامه از هموطنان خودش این جنبه

بوده و هست:

عقیده سیاسی اتحاد مسلمین دنیا بطور کلی پیش از اقبال زائیده شده است و این عقیده هم از همه جایبتر در هندوستان و بین مسلمین آن خطه تکامل و انتشار و رسوخ یافته و طرفداران پر شوری پیدا کرده بود و اگرچه شاید بانی اصلی آن نهضت سید جمال الدین افغانی و مروج آن گذشته از سیاسیون آزاد یخواه ترک قبل از دوره ترکان جوان سلطان عبدالحمید ثانی از سلاطین عثمانی و بعضی فضایی عرب مانند سید عبدالرحمن کواکبی حلبی و غیره بودند، شور و تأثیر نفس اقبال نه تنها این عقیده را ریشه و رونقی بسیار قوی بخشید بلکه آنرا در قالبی تازه ریخت و صورتی مرتب داد و هنوز این نهضت در پاکستان مستقل پیش میرود و بسط می یابد.

فلسفه روحانی اقبال اگرچه مبنی بر شالوده اسلامی است، خود اساس جدیدی است که در آن با اطلاع از علم و حکمت مغربی و قبول فواید فنون جدید فلسفه روحانی مشرق و مخصوصاً روح تصوف، مایه معرفت حقیقی شمرده شده، و از افکاری مانند افکار عالیه حکیمانه جلال الدین رومی پیروی شده است، فقط مزیتی که عقاید اقبال بر عقاید بسیاری از حکمای بزرگ متصوف اسلامی دارد عدم اهمال جانب سعی دنیوی و لزوم کوشش در بهره مندی از ترقیات مادی و تمدن عصری است که اقبال تبلیغ میکند و با آنکه عقیده دارد که ظواهر تمدن مغرب زمین بکار نمیخورد:

قوت مغرب نه از چنگ و رباب

نی ز رقص دختران بی حجاب

محکمی اورانه از لادینی است

نی فروغش از خط لاتینی است

معتزلیک منکر فنون علمی مغرب نیست و اخذ و اقتباس آنرا لازم میدانند ولی اصل معرفت و حکمت و علم حقیقی و فلسفه را در دانش روحانی و احساسات معنوی و بقول خودش عشق می شمرد و خطاب بفلاسفه مادی فرنگ گوید:

دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای
آه زان نقد گرانمایه که درباخته ای

این قسمت از عقاید و تعلیمات اقبال شایسته توجه و تحقیق است و جا دارد که اشخاصیکه دارای اطلاع عمیق و احاطه کافی بر فلسفه مغرب باشند عقاید فلسفی روحانی اقبال را نیز مورد مطالعه کامل و بی طرفانه قرار بدهند. عقاید اتحاد اسلامی اقبال و رفع هر گونه تعصبات جاهلانه و کوته نظرانه در بین اقوام مسلم و سعی در نزدیکی دائم التزاید ملل اسلامی بسیار پسندیده و لازم است و بهر حال سعی در مقدمات آن قبل از رسیدن بآرزوی اقبال که تهران بجای ژنومرکز جامعه ملل اسلامی شود مفید است امیدوارم این نهضت همواره قوت گیرد و روح اقبال شادتر گردد.

۲- علامه فقید مرحوم علی اکبر دهخدا (ره) چنین فرمود:

"پس از استقلال پاکستان ایرانیان این داهی شرق یعنی مرحوم اقبال را تا حدی شناختند ولی هنوز چنانکه شاید بشخصیت بزرگ او و خدماتیکه برای استقلال پاکستان و نیز زبان فارسی انجام داده است پی نبرده اند باید در نظر داشت که هندوستان تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بیگانگان بود و اظهار علاقه مردم هندوستان در آن عصر بزبان فارسی، کهنه پرستی و محافظه کاری شمرده میشد

اقبال قد بر افراشت و توجه چهارصد ملیون جمعیت هندوستان را
 بزبان فارسی و گویندگان بزرگ آن از مولوی و فردوسی و حافظ و سعدی
 تا بابافغانی جلب کرد و نشان داد که رابطه مردم هندوستان به اصفهان و شیراز
 و تبریز، بیش از آنان به پاریس و برلین و لندن است.
 و از همه بالاتر اقبال بیش از هر کس درک کرد که رقیب و بردگی
 فکری بمراتب خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی است و گفت:

چون شود اندیشه قومی خراب
 ناسره گردد بدستش سیم ناب
 میرد اندر سینه اش قلب سلیم
 در نگاه او کج آید مستقیم
 پس نخستین بایدش تطهیر فکر
 بعد از آن آسان شود تعمیر فکر
 تمدن مادی اروپا ادر نظر او برای شرقیان سزاوار و درخور تقلید نیست و
 آنرا تمدنی نارسا و بعلاوه فرسوده میبیند:

بیا که ساز فرنگ از نوا در افتادست
 درون پرده او نغمه نیست فریادست
 زمانه کهنه بتانرا هزار بار آراست
 من از حرم نگذشتم که پخته بنیادست
 تمدن مادی فرنگ از مداوای فرنگیان عاجز است چگونه تواند
 شرقیان را بشاهراه مقصود هدایت کند:

از من ای باد صبا گوی بنانای فرنگ
 عقل تابال گشوده است گرفتار تراست

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمار تراست

اقبال باختلاف بین هندو و مسلمان پی برده و دانست که علاقه و ارتباط این دو قوم سطحی است ولی اختلاف فکری آنان اساسی و عمیق است. فلسفه هندو، مبتنی بر فرار از زندگی است ولی حکمت اسلامی مبتنی بر مبارزه است.

زندگی آنرا سکون غار و کوه

زندگی این را ز مرگ باشکوه

این خودی را جستن از ترک بدن

آن خودی را بر فسان حق زدن

اقبال میدید که این یگانگی سطحی دستاویزی برای بیگانگان است که هر زمان بخواهند یکی از این دو قوم را بر دیگری تحریک و قتل و غارت ایجاد میکنند و چون باستقلال هر دو قوم علاقمند بود درک کرد که راه حلی جز این وجود ندارد که در نواحی که اکثریت با مسلمان است ملت و مملکتی اسلامی تشکیل شود و در نواحیکه اکثریت با هندو است ملتی و مملکتی هندو.

ملت در نظر او قومی نیست که از لحاظ جغرافیائی در جانی گرد آمده باشد بلکه :

ملت از یکرنگی دلهاستی

روشن از یک جلوه این سیناستی

اهل حق راجعت و دعوی یکی است

خیمه های ماجدا دلایکی است

از مزایای کتاب " اقبال شناسی " استاد یکی اینست که در آن زبده مطالب هفت خطابه اقبال (یعنی کتاب احیای فکر دینی در اسلام) بنیکنوی بیان شده و لوائیکه ترجمه فارسی کتاب را بدست داریم که در سال ۱۹۶۷م نخستین بار چاپ گردیده، معذالک کتاب، اقبال شناسی، هنوز هم معرفی نامه دلاویز کتاب بزرگ اقبال است. دراین وهله، تنها خلاصه خطابه ها از لحظات خوانندگان وزین بگذرد:

" اولین خطابه بعنوان " علم و تجربه دینی " اقا. شده است و در این خطابه، اقبال راجع باختلافاتیکه در علم از منابع مختلف سرچشمه گرفته بحث میکند و میگوید:

قرآن باتصدیق باینکه وضع تجربی در حیات روحانی و معنوی بشر مرحله ای است قاطع و مسلم، معذک بهر جنبه ای از تجربیات بشری که برای رسیدن بحقیقت افاده علم کند، اعم ازاینکه مظاهره آن ذهنی باشد یا خارجی، اهمیت میدهد.

توضیح مقال آنکه :

مطابق تعلیمات قرآن همانطور که آنچه از مجرای ادراک روحانی بصورت وحی و الهام بانسان برسد، واز بوته آزمایش درآید، مسندیت دارد، بهمان نحوه، و بر همان منوال، قرآن بهر جنبه ای از تجربیات عملی بشرکه برای وصول بحقیقت مطلق، مفید علم باشد، اعم ازاینکه مظاهره این آزمایشها ذهنی باشد یا خارجی، آنرا نیز معتبر میدانند. برای تأمین و تثبیت جلوه کامل معنی "حقیقت" این ادراک باید منضم بادراک دیگری گردد که قرآن آنرا به "قلب" تعبیر میکند.

اقبال، ضمن تشریح اهمیت تجربه دینی درپیشگاه معرفت، اهمیت

الهام را که در فلسفه او اهمیت شایانی دارد، مورد بحث قرار میدهد.

بقییده اقبال "فکر و الهام" و به تعبیر دیگر "اندیشه و کشف" نقیض یکدیگر نیستند.

و باز بقییده اقبال، از لحاظ علم، مقام و منزلت آزمایش عرفانی، در حقیقت نازلتر از مقام و منزلت سایر آزمایشهای بشری نیست و بدلیل اینکه محسوس و مشهود نیست نمیتوان آنرا بی اعتبار تلقی کرد. مشخصات عمده تجربه عرفانی بدینقرار است:

۱- این تجربه سریع و آنی صورت میگیرد

۲- این تجربه یک کلی غیر قابل تجزیه ای را تشکیل میدهد.

۳- برای عارف، حالت عرفانی عبارت از آن دقیقه ای است که شخص بایک ذات "خودی" بی نظیری که متعالی و محیط است نزدیک و مربوط میشود و آن "خودی" شخصیت خصوصی مورد آزمایش را تحت تاثیر قرار میدهد.

۴- از جهت اینکه خاصیت آزمایش عرفانی باید مستقیماً صورت گیرد، لهذا این خاصیت و اثر، قابل انتقال بغیر نیست.

۵- ارتباط و تماس عارف از نزدیک با ابدیت، طوری است که عدم حقیقت زمان مسلسل را باو می فهماند ولی معنی این عمل عبارت از انقطاع کامل بازمان مسلسل نیست.

چون آزمایش مذهبی اصولاً عبارت از یک حالتی است که شخص احساس میکند که بایک وجه مشخص و ممتازی مربوط شده است، و محتویات این حالت قابل انتقال بدیگران نیست، مگر اینکه آثار و تبعات آن حالت مورد سنجش و قضاوت قرار گیرد، لهذا طباً این پرسش پیش می آید

که برای حقیقت و واقعیت این حالت چه تضمینی وجود دارد؟
 بنظر اقبال، یک نوع موازین و محکهای سنجشی برای قضاوت
 در این امر در اختیار ماست که آن موازین و محکها، با سایر موازین و
 معیارهای که بصورت های دیگر علمی، میزان و معیار شناخته میشود، فرق
 ندارند. موازین و معیارهای سنجش یا ذهنی و عقلی است و یا عملی.
 نوع اول یعنی موازین سنجش ذهنی و عقلی همانی است که فلاسفه
 آنرا بکار می برند و نوع دوم معیارها و موازین سنجش عملی آنی است که
 پیغمبران آن را بکار می برند.

اقبال در ضمن ایراد خطابه دوم که تحت عنوان:

"معیارهای فلسفی آزمایش مذهبی"

القا، کرده است، درباره معیارهای عقلی که ممکن است در آزمایش
 مذهبی بکار برده شود بحث میکند، بدین ترتیب ملاحظه میشود که آزمایش
 مذهبی نیز تابع معیارهایی است شبیه بهمان موازینی که برای سایر انواع
 معرفت بکار برده می شود.

اقبال در خطابه سوم که بعنوان "مفهوم خدا و معنی نماز" ایراد کرده
 ، مفهوم قرآنی "خدا" را بشکل بلیغی تشریح میکند که عناصر مهم آن از نقطه
 نظر عقلی محض عبارتست از:

خلاقیت و علم و قدرت و ابدیت

اقبال در ضمن این خطابه، توصیف خدا را بعنوان "نور" تفسیر
 میکند، و توضیحات او بسیار آموزنده و جالب است آنجا که میگوید:

"شخصاً چنین تصور میکنم که توصیف خدا بعنوان "نور" در ادبیات
 یودیت و مسیحیت و اسلام، فعلاً باید بشکل دیگری توجیه و تفسیر شود

تعلیمات فیزیک جدید این است که هیچ سرعتی مافوق سرعت نور نیست و روش فکری دانشمندان علوم طبیعی هر چه باشد، بالاتفاق باین معنی تصدیق دارند.

بدین طریق و باین تربیت، در جهان تغییر و تبیل، "نور" نزدیکترین تمثیلی است برای ذات مطلق ربوبیت.

بنا بر این تعبیر مجازی و تمثیل نور، که در مورد خدا بکار برده می شود، از نظر علوم جدید، باید باین معنی تلقی شود که، منظور اشاره بوجود مطلق خداست نه بمعنی اینکه "همه جا حضور دارد" و در هر چیزی جلوه گراست که در این صورت مسئله بصورت "وحدت وجود" تفسیر خواهد شد. اقبال "حقیقت مطلقه" را بعنوان "خودی" می انگارد و معتقد است تاجانیکه مطلب مربوط به خلاقیت است، "خودیا" فقط از "خودی مطلق" ناشی میشوند، جهان با همه جزئیاتش، از حرکت مکانیکی، که آفرامده می نامیم تا حرکت آزادانه فکر در "خودی" انسانی الهام بخش این معنی است که: "بزرگ منم"

هر اتمی از انرژی ربوبیت هر چند در ترازوی وجود کوچک و ناچیز باشد یک "خودی" است.

مذهب، بتفکر و نظر ساده قانع نیست، بلکه در طلب آن است که معرفت بیشتری را از ارتباط با شیئی یا موضوعی که در جستجوی آنست بدست آورد. عاملی که بوسیله آن، این ارتباط صورت میگیرد عبارتست از فن "عبادت یا نماز".

نماز که وسیله روشنائی روحانیت و معنویت است، بمنزله یک عمل و اقامه موثر معمولی و عادی است که بتوسط آن، جزیره کوچک شخصیت

ما بطور ناگهانی، مقام خودش را درجهانی وسیعتر و حیاتی پردامنه تر بدست می آورد
 اقبال میگوید:

"حقیقت این است که هر نوع سعی و کوششی برای کسب علم و دانش اصولاً یک نحوه نمازی است. آن مردیکه از نظر علمی بطبیعت مینگرد و برای کشف اسرار و رموز طبیعت میکوشد، او نیز درحکم همان عارفی است که از راه نماز در جستجوی حقیقت است.
 دراینمورد باید گفت:

چه فکر شریفی است که تجسسات علمی را درحکم نماز تلقی کنیم! منظور واقعی نماز بهترین وجه در موقعی انجام میشود که نماز بجماعت برگزارشود. روح نماز اصولاً عبارتست از روح اجتماع، نماز چه بصورت انفرادی بر گزار شود و چه بصورت جماعت، حاکی از آنست که آرزوی انسان در این جهان مملو از سکوت، تحقق یابد، دعا و درخواستهای او مستجاب شود.

نتیجه ای که از یگانگی "خودی" جامع و کامل به تعبیر دیگر "یگانگی خدا" بدست می آید این است که وحدت بشر تامین شود مطابق تعلیمات قرآن، تقسیم بشر به نژادها و ملت ها و قبیله ها فقط باین منظور است که یکدیگر را بشناسند. بنا براین صورت اجتماعی نماز در اسلام، علاوه از ارزش مشخص و معلوم آن، نشانی دیگری است که اصولاً وحدت بشر بعنوان یک حقیقت مسلم حیاتی باید تامین گردد و بدینوسیله تمام موانع و سدهائیکه میان افراد بشر بوجود آمده است برداشته شود.

اقبال در چهارمین خطابه اش بحث راجع به "خودی انسان و آزادی و جاویدانی آنرا" طرح میکند.

در فصل سابق راجع به "خودی انسان" بحث کردیم ولی اقبال در این خطابه ضمن سایر نکاتی که بیان میکند توضیح میدهد که:

اسلام با همه تأکیدی که در باره آزادی "خودی" ابراز میکند، مخیف ترین نوع "فاتالیزم" یعنی جبر، یا عقیده بقضا و قدر، در جهان اسلام راه یافته است.

بنظر اقبال، آن نوع قضا و قدری که منتقدین اروپائی از کلمه "قسمت" استنباط کرده و رواج داده اند، مقداری مربوط بفکر فلسفی و مقداری مربوط به مقتضیات سیاسی و مقداری مربوط به آن بوده که تا اندازه ای نیروی حیات و ایمان مسلمین، بطرف ضعف گرائیده است. اقبال با اشاره بآن نوع قضا و قدری که در میان مسلمین شایع گردیده چنین می نویسد:

"بدینطریق، با وجود اعتراضات صریح علمای اسلام، یک نوع عقیده مخیف جبری که موجب فساد اخلاق است شایع گردید و این تنوری حاکی از آنست که مقدرات، قبل از وقت کار خودش را کرده است، بدینی است چنین عقیده و نظری بنفع اشخاص معینی تمام میشود و بزیان توده بشر.

این جریان از هیچ نظری تعجب آور نیست، در زمان خود ما فیلسوفانی پیداشدند و یک نوع مجوز عقلی و استدلالی ابداع کردند و با آنکه، باین نظریه پایان دوران دستگاه جامعه سرمایه داری را اعلان نمودند و آنرا "جبر تاریخ" نامیدند.

نظریه "هگل" درباره "حقیقت" حاکی از "عدم محدودیت عقل"

برهمن پایه استوار است و جنبه اصولی استدلال درباره "حقیقت" ناشی از همین معنی است. و نیز نظریه "کنت اوگوستوس" درباره جامعه که آنرا ترکیبی "ارگانیزم" میداند. و در این نظریه وظائفی برای هر "ارکان" یا عضوی قابل است. نمونه ها و شواهدی از مقوله "جبر" شناخته میشود.

عین همین حوادث در اسلام بوقوع پیوست. ولی چون مسلمین همیشه مجوز اوضاع و احوال متغیر و متنوع شان را در قرآن جستجو میکنند. حتی از آیات صریح و محکم قرآنی، بنفع این نظریه استفاده کرده. و تعبیرات و تفسیرات حاکی از "جبر" در میان مسلمین تأثیر شدیدی نمود. اقبال در پنجمین خطابه "روح فرهنگ اسلام" را مورد بحث قرار داده و میگوید:

مطابق قرآن، امتحانات و آزمایشهای درونی، تنها منبع دانش بشری است و دومنبع دیگر عبارت است از طبیعت و تاریخ. و با استفاده از این منابع دانش است که روح اسلام بهترین و جلی دیده میشود. بعقیده اقبال فکر یونانی بهیچ وجه درماهیت فرهنگ اسلام تأثیری نداشته است.

ارزش فرهنگی فکر بلندی که دراسلام وجود دارد، یعنی مسئله "ختم نبوت" کاملاً ارزیابی نشده است.

بنظر اقبال، نبوت در اسلام بعد کمالش رسیده. تاجائیکه خود را محتاج بآن دانست که این باب رامسدود کند.

برای اینکه انسان، باوجدان بیدار، بتواند از ادراکات خودش استفاده کند. لازم است که اختیارش در دست خودش باشد. مسئله الفای اصول "مادنی" و تسلط بر نفوس دیگران، و همچنین الفای سلطنت اثری دراسلام

و ارجاع مستمر به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی را که قرآن بطبیعت و تاریخ میدهد، اینها همه منابع علم و معرفت بشری است و وجه های مختلف همان فکر خاتمیت است.

مهمترین خاصیت فرهنگ اسلام، عنایت و توجه خاصی است که درباره مفهوم حرکت جهان دارد.

این نکته یکی از اساسی ترین تعلیمات قرآن است که میگوید:

ملتها بطور دستجمعی مورد قضاوت قرار میگیرند و چه در این عالم و چه در جهان آینده سزای سو رفتارشان را می بینند.

قرآن برای اینکه این مطلب را بکرمی بنشاند، کراراً شواهد تاریخی نقل میکند و به مردم توصیه میکند که در تجربیات گذشته و حال بشریت فکر کنند و عبرت بگیرند. در این باره دو فکر بنای تعلیمات قرآن را تشکیل میدهد: بدینقرار:

۱- وحدت اصل بشر بحکم بیان:

"همه شمارا از یک نفس آفریده ایم"

۲- معنی دقیق حقیقت زمان و مفهوم حیات که عبارتست از "حرکت مستمر در ظرف زمان" اگر رهبران فکری و روحانی بشریت معنی واقعی این اصول اساسی را در خاطر بسپارند، جهان حاضر برای زندگی صورت دیگری بخود خواهد گرفت.

خطابه ششم اقبال در باره "اصل حرکت" در بنای اسلام، بحث میکند.

بطوریکه قبلاً اشاره شد، نظر اسلام حاکی از آنست که جهان در حرکت است و نیز اسلام، مسئله اشتراک خون و رابطه نژادی را بعنوان

مبنای وحدت بشر مردود می‌شمارد. تحقیق و تجسس و بدست آوردن مبنا و اساس وحدت بشر، صرفاً از نظر روان‌شناسی، منحصر در پذیرش این معنی است که:

اصل و ریشه حیات بشر، روحانی و معنوی است، فرهنگ اسلام اساس وحدت جهانی را در اصل توحید می‌داند.

مبنای معنوی و روحانی حیات، مطابق تشخیص اسلام، ابدیت و خودش را بوسیله تنوع و تغییر نشان می‌دهد. هر جامعه‌ای که بر اساس چنان پایه‌ای استوار باشد، باید دو صفت خلود و تغییر را در حیات خودش، هماهنگ سازد. ولی اگر "اصول ابدی" بمعنی "مصنوع از تغییر و تبیل" تلقی گردد و چنین تصور شود که هیچ نوع تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، منتی باین نتیجه خواهد شد که، آنچه را اصولاً متحرک است، باید راکد و بی حرکت انگاشت.

اصل حرکت در بنای اسلام "اجتهاد" است و در این باره باید گفت: بسیار اسف آور است که باین اصل حیات بخش، هیچوقت اجازه داده نشد که آزادانه در میان مسلمین بکار افتد.

در میان علل و موجباتیکه منتی بانحطاط ملل اسلامی گردید، مسئله غفلت از اجتهاد، یکی از مهمترین علل بوده است.

اقبال ضمن ایراد این خطابه درباره اهمیت مسئله اجماع، بعنوان یکی از منابع قانون اسلام، اهتمام ورزیده و می‌گوید:

"سومین منبع قانون اسلام "اجماع" است که بعقیده من شاید مهمترین فکر قضائی در اسلام باشد. با اینحال بسیار عجیب است که این فکر مهم باینکه در صدر اسلام موجب جروبحث علمی گردید، عماد بصورت یک

فکر ساده ای باقی ماند و در کمتر کشوری از کشور های اسلام بصورت یک قاعده مسلم وثابتی درآمد

ممکن است از لحاظ اینکه توجه باین اصل مسلم حقوقی، مخالف مصالح و منافع آن نوع سلطنت مطلقه ای بود که بلافاصله بعد از خلیفه چهارم حضرت علی، در اسلام پیدا شد. این اصل مسلم و ثابت مفعول عنه واقع گردید.

تصور میکنم، نفع و صرفه خلفای اموی و عباسی بیشتر در این بود که قدرت اجتهاد باختیار مجتهدین معینی واگذار شود. تا اینکه مجلس قانونگذاری ثابتی تاسیس شود و احتمالاً بسیار نیرومند گردد.

توجه باین نکته، بسار رضایت بخش است که فشار قدرتهای جهان نو، و تجربیات سیاسی ملل اروپائی، فکر اسلام را در حال حاضر متوجه ارزش و امکانات فکر "اجماع" نموده است.

رشد فکر جمهوری خواهی و تشکیل تدریجی مجالس قانونگذاری در کشورهای اسلامی موجب آن گردیده است که گام وسیعی بجلو بردارند.

از لحاظ رشد طبقات مخالف، انتقال قدرت اجتهاد از دست فرد معین نماینده مکتبهای فقهی، بیک مجلس قانونگذاری، در این عصر، تنها طریق تحقق دادن به مسئله اجماع است. و همین جریان موجب آن میشود که اشخاص غیر متخصص در قانون که احیاناً بسیرتی در امور دارند، بتوانند در مناکرات و مباحثات حقوقی شرکت کنند.

(نقل از کتاب احیای فکر دینی در اسلام)

موضوع آخرین خطابه اینست که :

"آیا دین امکان پذیر است؟" این مسئله اساسی است که برای بشریت

بسیار موثر است. مخصوصاً امروز که جهان در جستجوی تحصیل یک اصل اساسی برآمده، و میخواهد بوسیله آن برای فرزند انسان صلح و آرامشی موزون و هماهنگ فراهم سازد. امکان ندارد بابیانی بهتر از بیان اقبال بتوان باین پرسش پاسخ داد.

اقبال میگوید:

--- "ودین باتوجه بفاهیم و جلوه های عالیت و راقی تر آن، که نه یکرشته عقاید و اصولی است که بحکم کلیسیا باید بر مردم تحمیل شود، و نه شغلی است که وسیله کسب کشیش و ملا باشد، و نه یکرشته قیود و آداب و رسوم است. تنها وسیله ای است که اخلاقاً میتواند نسل جدید را برای تحمل بار مسئولیتی که با پیشرفت علوم جدید بالضروره بلازمه دارد مهیا سازد. و مطمئناً آن نوع ایبانی بانسان میدهد که در پناه آن بتواند در این جهان و در جهان آینده، احراز شخصیتی بنماید. این عمل فقط بدینطریق میسر است که انسان بر حلقه راقی تری صعود کند و از آنجا دور نمای تازه اسیل قبلی و منظره جدید آینده خودش را در نظر آورد. آنگاه منشا و مال خودش را به بیند. اینچنین کسی بالاخره خواهد توانست بر این اجتماعی که تحت تاثیر معارضات و رقابت های غیر انسانی بوجود آمده، و بر مدنیته که وحدت معنوی خودش را در نتیجه تصادم ارزش های درونی یا مذهبی و سیاسی از دست داده، چیره گردد.

"نقل از کتاب احیای فکر دینی در اسلام" حقیقت امر این است که، مسیر و مدار علمی و مذهبی، گوا اینکه دارای روش های متفاوتی هستند، معذک از لحاظ هدف های نهانی که دارند. بیکدیگر میرسند، در حقیقت، علاقه دین، برای وصول به "حقیقت" بیشتر از علاقه علوم طبیعی است.

بشرحیکه گذشت، خلاصه موجزی از موضوعات و مسائلی که اقبال ضمن ایراد هفت خطابه، بحث کرده است بیان شد.

ماهیت موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفت و روش فلسفی بحث درباره آن و هرنوع کوششی را که در تلخیص آن بعمل آید، موجب آن میگردد که با اشکالات گوناگونی مواجه شود.

پاره ای از این مشکلات، بوسیله نقل مطالب سودمند و پرمایه اقبال مرتفع گردید، و در اکثر موارد امکان نداشت بیانی وافی تراز بیان اقبال بکار برد. کتاب "احیای فکر دینی در اسلام" اقبال سزاوار مطالعات دقیق است. شاعر مفکر در یک مورد گفته بود که چنین کتاب اگر در عصر عباسیه نوشته می شد، آن موجبات انقلاب فکری رافراهم می ساخت. شایسته مقام اقبال شناسی است که چنین کتاب مورد بررسی قراربگیرد که استاد سعیدی این کار را انجام داده است. اقبال در قسمت آخر جاوید نامه این کتاب را از کتب شعری خود بنکونی ممتاز می سازد. خطاب به فرزندش اومی فرماید:

من بطبع عصر خود گفتم دو حرف

کرده ام بحرین را اندر دو ظرف

حرف پیچا پیچ و حرف نیش دار

تاکنم عقل و دل مردان شکار

حرف ته داره بانداز فرنگ

ناله مستانه از تار چنگ

اصل این از ذکر و اصل آن ز فکر

اے تو بادا وارث این فکر و ذکر
 آجویم از دوبر، اصل من است
 فصل من فصل ست و هم وصل من است
 تامزاج عصر من دیگر فتاد
 طبع من هنگامه دیگر نهاد (۱)

حواشی و مراجع

- ۱- روزنامه "اطلاعات" تهران ۱۴ دسامبر ۱۹۸۸. مجله کیهان فرهنگی ماه ۱۳۶۴ ه. ش
- ۲- پیام مشرق: کلیات فارسی، اقبال: لاهور ۱۹۷۳ م بعد ص ۲۰-۲۱-۲۶
- ۳- بال جبریل: کلیات اردو اقبال: لاهور ۱۹۷۳ م و بعد ص ۳۳۲
- ۴- کلیات فارسی اقبال ص ۹۴۴
- ۵- مصراع ثانی از صائب تبریزی (م ۱۰۸۶ ه) است که اقبال با تصرف دایر "بند" یا "بستم" حمد را با نعت مبیل ساخته است. شعر صائب بصورت زیر بوده است:
ازان خورشید برگرد جهان پیوست می گردد
که برفتاک صاحب دولتی بند سر خود را
- ۶- یار آشنا: اسلام آباد انتشارات انجمن علمی و مشورتی جمعیت اسلامی افغانستان (۱۹۸۲). ص ۳۷-۳۸
- ۷- در واقع اواخر صحیح است. هیات علمی که علامه اقبال در آن شامل بود، روز ۴ نوامبر ۱۹۳۲ م افغانستان را ترک گفت و پنج روز بعد روز ۹ نوامبر ۱۹۳۳. نادرشاه کشته شد.
- ۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۳۹-۸۴۰
- ۹- کلیات اردو اقبال، صفحه ۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳ و ۲۷۸ بالترتیب.
- ۱۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه بعضی از "حرف پیچا پیچ و حرف نیشدار" همین کتاب "احیای فکر دینی در اسلام" است.

نگرشی بر دیدگاه‌های اخلاق
در شعر اقبال

دکتر فرنگیس پرویزی

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است
 در دل شعله فرو رفتن و نگذاختن است
 به یکی دار جهان بر تن و جان باختن است
 مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست
 از همین خاک جهان دگری ساختن است

این کلام بزرگمرد قرن ما مولانا علامه اقبال لاهوری است، سخنور
 چیره دست و متعددی که کلام شاعرانه را به خدمت تعهدات اجتماعی در
 آورده، برهن زاده، رمز آشنای روم و تبریز، مسلمان تواندیش نونگر،
 عارف شوریده پوینده سخت کوش، نه زاهد چله نشین افسرده بیجوش،
 مرد غوغا و تپش، ماجراجویی که سلامت و آرامش رانمی پسندد، دارنده
 فلسفه پویایی و تحرک، گوینده کلام "هستم اگر میروم گر نروم نیستم"،
 او تنها یک شاعر نیست که بایان هنری احساسات لطیف بشری خویش را اقا
 کند، او بدنبال قافیه پردازی و تعبیر سازی و تصویر نگاری نیست، اگرچه
 شعرش از این مقولات خالی نیست، چنانکه در مثنویات و غزلیاتش که
 سخن والا مولانا و حافظ را بیاد می آورد، ابیات فراوانی میتوان یافت که
 سرشار از تصویر گر بهار شاعرانه است:

فیز و در جامم شراب ناب زیر

بر شب اندیشه ام قهاب ریز (۱)

اگر سخن همه شوریده گفته ام چه عجب

که هر که گفت رکیسوی او پریشان گفت (۲)

و سعادت جاوید خداوند تبارک و تعالی است ، پس قوانین و معیاری اخلاقی باید و هدفش رها شرن انسان از بند بندگی غیر خدا و پیوستن به سر چشمه لایزال خیر و نیکبختی ابدی باشد و این ممکن نیست جز در پر تو تربیت مربیان و برگزیدگان الهی که خاص پیا مهایی ربانی به خلق می باشند.

بنا بر این اخلاق اسلامی مجموعه فضایی است که انسان در پر تو تعلیمات الهی کسب و بدانها عمل می کند و هدف لا آن پیوندن سیر تکامل معنوی بشر و رسیدن به مقام خلیفه الله است.

سراسر دیوان پر بار شاعر عارف مشحون لا تعالیم والای اخلاقی است کمتر قطعه یابیتی را میتوان یافت که خالی از این معنی باشد. از نظر سبک بیان ، اقبال مسائل اجتماعی و اخلاقی را به دو صورت مستقیم و یا در قالب تمثیلات و حکایات بیان می کند ، نظیر حکایت "الماس و نغال" در باب سخت کوشی و مقامات در راه رسیدن به پاکی و روشنی (۳) یا پند هالی که باز (مرغ شکاری) به بچه خویش می دهد (۴)

اقبال زندگی را از زاویه ای نومی نگرد و با هر گونه کهن اندیشی و کهن نگری عناد می و رزد :

این مه و مره کهن راه بجانی بزند

انجم تازه به تعمیر جهان می بایست (۵)

باز بر رفته و آینده نظر باید کرد

هله برخیز که اندیشه دگر باید کرد (۸)

کن اتکا، فکری او جوهر دین بویژه دین اسلام است. اوبه دین و
مذهب بشری همانند دیگر مسائل جوامع بشری بانگرشی نومی نگرد. از
سولی اسلامی را دینی میدانند همه مکالی و همه زمانی. پس نهایت مکانی و
زمانی ندارد و وطن اسلام مرز های سیاسی نیست که ابر قدر تا به دلیل بهره
بردار یهای نفع طلبانه و سلطه جو یانه با سیم بای خار دار تاسیو تالیم مرز
بندی کرده اند. جوهر دین بے آب و خاک نیست :

جوهر با مقامی بے نیت

باده تندش بجایمی بے نیت

هندی و چینی سفال جام ماست

رومی و شامی گل اندام ماست

قلب ما از هند و روم و شام نیت

مرز بوم او بجز اسلام نیست

مسلم استی دل به اقلیمی مبند

گم مشور اندر جهان چون و چند

می نگنجد مسلم اندر مزر و بوم

در دل او یا وه گردد د شام و روم (۹)

از سومی دیگر دین آن مجموعه خرافات و باورهای تخدیر کننده
نست که قدرت مردان سیاسی غرب برای پیش گری از رشد و اعتلا ملت های
مشرق زمین و دورنگداشتن انسان شرقی از سرچشمه وحی و منبع خیر و
سعادت ابدی. آن ابازمی نمایند بلکه دین عنصر زنده پویا و سازنده ای است

که خود استعمار گران بشر از ملل مسلمان قدرت معجزه آسای سعادت آفرین
آن را می شناسند و شاید هم خدا یان وار بابان فن باهمه قدرت علمی و
تکنیکی شان نتوانسته اند ژرفای معجز اثر دین راد ریا بند که خود شاع می
فرماید :

از کلیمی سبق آموز که دانای فرنگ

جگر بحر شکافید و به سینا نرسید (۲)

و متأسفانه ملت مسلمان شرق بر اثر فقر فرهنگی که ناشی از فقر
اقتصادی و استعمار و اشتغال نخوانان است خود نیز هنوز قدرت رهایی
بخش اسلام را در نیافته اند :

صد جهان باقی است در قران هنوز (N)

نیز توجه فراوان دارد به عدم منافات علم و دین و دین و سیاست و
مهمتر از همه توجه بسیار به ظرافتهای اخلاقی در تعلیم اسلامی ذرار که
باعث تذبذب و پاکسازی جامعه از آلودگیهای تمدن امروز و مانع کجی و یا
و لغزشهای طبیعی و غریزی بشر که زاده و ساوس شیطانی دردل و روح
اوست مییابد . با این مقدمات باز گفت به دین و بازگشت به خود باید
مهمترین اصول زندگی بشر امروز در مشرق زمین باشد . خودی اصطلاح
خود ساکه ای است که علامه بزرگوار از آن اراده معنی ای گسترده می نماید
خود یعنی دنیا را از دریچه چشم خود دیدن :

میان آب و گل خلوت گزیدم

ز افلاطون و فارابی بریدم

فکر دم از کشی در یوزه چشم

جهان راجز به چشم خود دیدم (۳)

بوده ها و داشته های فرهنگی و سنتی جامعه خود را شناختن و راج نهادن، آرمانها و ارزشها و نیازهای اجتماع خود را دریافتن و دراره تحقق و وصل بدانها کوشیدن، خودی یعنی شیفته و مسحور فرهنگ و تمدن از یخ برکننده، اخلاق و انسانیت غرب نشدن و دراین عصر که سیه آن از دل خالی است، شراب تلخ خودی را بر مانده آسمانی اربا باب غرب که نانی دهند و جانی ستانند^{۱۳} برتری دادن و یک کلام افسونی فرنگ نشنیدن است. فرهنگی که آدمیت آدمی را به زرمی منجمد.

درا پنجایک معیار دیگر اخلاقی به تبع توجه انسان به خودی مطرح می شود و آن نپذیرفتن بندگی غیر خدا است :

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قبا دوجم کرد یعنی از خوی غلامی زسگان خوار تراست

من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد (۱۳)

البته پیام بیلاری و آزادی و سرفرازی او تنها خطاب به ملت ستم کشیده شبه قاره هند آغاز قرن بیستم نیست که داغ تازیانه سیصد ساله استعمار را بر پوست آفتاب سوخته اش دارد بلکه فریاد او خطاب به هر انسانی است که در هر زمانی و در هر گوشه ای از کره ارض در مقابل ستم زورگویان بختیانه و مظلوم مانه سر تسلیم فرود بیاورد :

بند غیر الله اندر پای تست

داغم ازداغی که در سیمایی تست

اندشیمند درد آشنا علامه بزرگ برانست که بندگی سیاسی نشاء (۱۴)

بندگی فکری و فرهنگی و هنری است واز راه بندگی فرهنگی است که را نفوذ غرب در جوامع تحت سلطه و دست یابی به منابع اقتصادی

و حیاتی آنها هوار و آسان می‌شود، بنا بر این رعایت این اصل مهم اخلاق اسلامی یعنی در راه مبارزه با خود باختگی و مقاومت در برابر ما غوتا و بتای صنعت غرب به جان نیتد یشین ضامن واقعت استقلال اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع است

در مقوله رابطه فرد با اجتماع معتقالت ملت از اختلاط افراد پدیدمی آمد و نیکبختی افراد مستقیما وابسته به سعادتمندی جامعه است و فکروی و خود محوری موجب حرمان و عدم موفقیت است. درعین حال پایگاه فرد اور اجتماع نمی کند و شخصیت و آزاد ییای فردی را پایامل قوانین اجتماع نمی داند. چه حریت اسلامی موجب شکستگی استعداد های انسانی و ارتقا. سطح روحی و معنوی فرد در جامعه میشود و نهایتا جامعه رابه سعادت هیر ساند اما. افراد اجتماع باید یار و مددکار یکدیگر باشند تا در بزد زندگی پیروز شوند :

مردمان خوگر یکدیگر شوند

سفته دریک رشته چون گوهر شوند

دزبرد زندگی یار همد

مطل همکاران گرفتار همد (۱۰)

دیگر موازین اخلاقی که اقبال در خلال بیت بیت دیوانش برانها تصریح کرده می توان فهرست وار موارد ذیل راه برشمرد :

منمت ریا و سالوس و سرزنش قشر لون مذهبی و ریا کاران و
مظاهران به دین و سوداگران دین فروش :

دل ز نقش لاله بیگانه ای

از صنم های هوس تبخانه ای

می شود هر مود رازی خرقة پوش
 آه از این سوداگران دین فروش
 واعظ ماچشم بر تنجانه دوخت
 مفتی دین مبین فتوی فروخت (۱۶)
 نکوهش تن به زبونی دادن که به غلط قناعت می خوانند :
 هر که در قعر مذلت مانده است
 ناتوانی را قناعت خوانده است (۱۷)
 و در مقابل ستایش مناعت طبع و غرور و اعتماد بنفس :
 ناتوانی کیمیا شو گل مشو
 در جهان منعم شو وسائل مشو
 پشت پازن تخت کیکاوس را
 سر بده از کف ره ناموس را
 خود بخود گردد در میخانه باز
 برتری پیمانگان بی نیاز (۱۸)

در مورد فقر "الفقر فکری" را تبلیغ می کند که افتخار پیغامبر
 عظیم الشان اسلامی است و عین استغنا و بمعنی مبارزه بانفس و اقرون
 طلبی و بی توجهی به تجملات و زخارف دنیوی و چشم پوشی از زوائد
 پر زرق و برق و رنگین زندگی است که آرزوی داشتن آنها موجب کاهش
 شخصیت و ضعف انسانیت است و بشر را از شان منبع خود فرومی افکند و
 به ذل سوا و بندگی می کشاند :

فقر ذوق و شوق و تسلیم و رضا است
 ما امینیم این متاع مصطفی است

بی پیران را ذوق پروازی دهد
 پشه را تمکین شبازی دهد
 با سلاطین در فتد مرد فقیر
 از شکوه بوریا لرزد سریر
 بر نیفتد ملتی اندر نبرد
 تا درو باقت یک درویش مرد (۱۹)

آزادجا که شاعر روشنفکر علامه اقبال احاطه فکری کامل به تمامی
 جهات و زوایای زندگی انسان در اجتماع و دیدی موشکانانه بر تمامی ابعاد و
 مسائل حیات دارد. مضامین اخلاقی فراوان دیگر نیز در دیوان او یافت می
 از جمله آنها توجه به تربیت و تادب بانوان به آداب اسلامی و اخلاق
 حمیده انسانی است. شاعر عقیده دارد بانوان مسلمان باید بانوی بزرگ اسلام
 نمونه عفت و تقوی، حضرت فاطمه زهرا (ع) را اسوه و سرمشق زندگی
 خود قرار دهند و در کلیه موارد از او پیروی نمایند تا جامعه خود را در
 راه پیشرفت و تکامل یاری رسانند و سرانجام سخن اینکه اخلاق بویژه
 اخلاق مبتنی بر اصول اسلامی بزرگترین ضامن سعادت و بقای افراد و
 جوامع است و وظیفه آدمی در این دو روزه حیات اعتدالی خود و سر
 زمین و مردی است که در دامن آن به آراش و نیکبختی رسیده است :

ز خاک خویش به تعمیر آدمی برخیز

که فرصت تو بقدر تبسم شر است (۳۰)

۳-	دیوان ص ۳۹	۴-	دیوان ص ۲۲۳
۵	دیوان ص ۱۵۷	۶-	دیوان ص ۱۴۲
۷-	دیوان ص ۷۹	۸-	دیوان ص ۱۴۴
۹-	دیوان ص ۴۳۰	۱۰-	دیوان ص ۲۰۹
۱۱-	دیوان ص ۲۳۹	۱۲-	دیوان ص ۴۱۸
۱۳-	دیوان ص ۹۰	۱۴-	دیوان ص ۴۱
۱۵-	دیوان ص ۳۹	۱۶-	دیوان ص ۱۰۷
۱۷-	دیوان ص ۳۹۷	۱۸-	دیوان ص ۲۴۴

اقبال و مبارزه علیه استعمار و سیاسی و فرهنگی غرب

دکتر شاهد چوهدری

چورخت خویش بربستم ازین خاک همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر چه گفت و باکه گفت و از کجا بود

حضرت علامه محمد اقبال هنوز هم ناشناخته مانده است زیرا او خود، چنانکه در دوبیتی بالا اشاره فرموده، درباره شخصیت چند جانبه خویش حقیقت را بیان کرده است و هم چنین این واقعیت را در بسیاری از ابیات اردو و فارسی کر آرا اظهار نموده است. تا امروز هزاران مقاله و صد ها کتاب درباره آن شخصیت بزرگ جهانی نوشته شده اما آیا واقعاً پیرامون آنچه که او می خواست و دردل داشت و خود در آثار خویش به تصویر کشیده، کسی کاری کرده است یا آنچه که او علنی گفته امروز کسی حتی جرات پنهانی گفتن همان مطالب را دارد؟ کتا بهائی که درباره اقبال در موضوعات گوناگون نگاشته شده، بیشتر درباره فلسفه اسلامی و شعر و سخن تصوف و عرفان یا مختصری از زندگی سیاسی و اجتماعی وی میباشد در صورتیکه او نه تنها خود را شاعر نمی گوید بلکه از کسانی که او را شاعر گفته اند اظهار بیزاری میکند و میگوید:

نبینی خیر از آن مرد فرو دست

که بر من تهمت شعر و سخن بست

و هم چنین از صوفیان خائفاه نشین دوری می جوید:

در مسلمانان مجو آن ذوق و شوق آن یقین، آن رنگ و بو آن ذوق و شوق

عالمان از علم قرآن بی نیاز صوفیان درنده گرگ و مو دراز
گرچه اندر خاتماهای های و هوست کوجوانمردی که، صبا در کدوست
کر گسان را رسم و آئین دیگر است سطوت پرواز شاهین دیگر است

البته تصوف حقیقی و عارفان الهی را بسیار دوست میدارد و آنان را در نوشته های خود ستایش فراوان می کند. او از یکسو به فیلسوفان میتازد و از سوی دیگر از سیاستمدارانی که در پی اهداف شخصی هستند و از مردم استفاده کرده به مقاماتی میرسند، بعنوان خائن ملک و وطن یاد می کند و "صادقخان و جعفران" ملت را نفرین میکند. او مشرق را مرده و مغرب را خدا ناشناس میگوید:

مغرب ز تو بیگانه مشرق همه افسانه

وقت است که در عالم نقش دگر انگیزی

اقبال فیلسوفان غربی را مورد انتقاد قرار می دهد و فیلسوفان شرقی را عقب مانده توصیف میکند. اقبال روش زندگی و فرهنگ غربی را نمی پسندد بلکه آنرا مخرب فاسد و کشنده انسانیت میداند.

پس اقبال چیست و چه میخواهد؟ هدف واقعی او چیست؟
اوبجوانان چه میخواهد بیاموزد؟ درس و پیام او چیست؟ آیا میخواهد با زمان حرکت و سازش کند یا برضد آن باشد؟ او زندگی را چگونه می پندارد و چگونه زندگی را برای مسلمانان آرزو دارد؟ آخر اقبال از این جهان و جهانیان چه میخواهد؟

اینها پرسشهای است که در هیچ یک از کتابهای که درباره اقبال نوشته شده پاسخی به آنها داده نشده است در صورتیکه علامه اقبال آنچه که

در دل و روح او میگذشت به وضوح روی کاغذ آورده و بیان داشته است اما تا امروز به آن توجهی نشده و نمی شود.

بزرگترین موضوع اقبال حرکت و تحرک جامعه است. اما این حرکت باید به کدام جهت باشد و نتیجه آن چه خواهد بود؟ او در تمام آثارش این تحرک را شرح داده است. اقبال شناسان امروزی، فقط جنبه های مختلف سیاسی و عرفانی و تصوف و علمی و هنری و فلسفی او را در میان می آورند و بزرگترین جنبه اندیشه او را از نظر دور میدارند و شاید تاکنون آن جنبه را بررسی نکرده اند. شاید فکر می کنند هنوز وقت آن نرسیده که این نظر اقبال مورد توجه و بررسی و مطالعه قرار گیرد.

اقبال پیش از هر چیزی یک مبارز و مجاهد است. او در میان مبارزه یکه تازاست. در همان زمانی که اقبال زندگی میکرد، سیاستمداران، شاعران، ادیبان، متفکران و دانشمندان زیادی نیز بودند که هر کدام راهشان جدا بود و همه آنها یک بعدی بودند. بهمین علت شرت آنان محدود و کارنامه های آنان غیر معروف است. اما اقبال با افکار خویش و مخصوصاً با روح مبارزه جونی خود، شخصیت جهانی شد. به این علت که او از همان اوائل روزگار خویش برای وطن و آزادی و رهائی از چنگ بیگانگان بقرار و تا دم مرگ بر عقیده خویش پا برجا بود. او مبارزی نستوه علیه فرهنگ و سیاست غربی و استعمار بیگانه بود. بیگانگانی که نزدیک به دویست سال، شبه قاره را زیر چکمه هلی ظلم و ستم پایمال کردند و نه فقط ثروت و منابع زیر زمینی و رو زمینی را به چپاول و تاراج می بردند بلکه عملاً برده فروشی و بهره کشی را در آن سرزمین رواج داده بودند. در مدت دویست سال استعمار خود، بیگانگان همه ثروت شبه قاره را بردند و از سوی

دیگر با فشار های اختناق آور روح مبارزه را از ملت اسلامی هندوستان گرفتند. در جنگ آزادی سال ۱۸۵۷ میلادی میلیون ها مسلمان کشتار شدند و آنانی که زنده ماندند از زندگی بیزار بودند زیرا برای آنان زندگی با فقر و ذلت و خواری جز مرگ تدریجی و شکنجه و آزار چیزی دیگر نبود.

پس از جنگ آزادی، افرادی پا به عرصه وجود نهادند که قلب و روح آنان برای آزادی سرزمین اجدادی شروع به تپیدن کرد و آنان علیه بیگانگان مبارزه فکری و عملی را آغاز کردند تا وطن و ملت خود را به آزادی برسانند. میان آن عده محمد علی جناح و علامه محمد اقبال از دیگر رهبران شبه قاره پیشا پیش بودند. هر شخصیت مبارز روند کار جداگانه داشت اما محمد اقبال شخصیت همه جانبه بود. او یک مبارز، سیاستمدار، شاعر ملی، آزادیخواه، مبارز و مجاهد، فیلسوف، حقوق دان و نماینده مسلمانان شبه قاره است و بقول دکتر علی شریعتی:

"اقبال از نظر اجتماعی یک نقش عملی بسیار مثبت در مبارزه علیه استعمار بازی میکند. اقبال هم مرد تفکر فلسفی است و هم مرد تفکر عملی، هم عالیتترین تحصیلات امروز دنیا را دارد و هم مرد سیاست و اندیشیدن به سرنوشت جامعه است. مرد عمل است. مرد مبارزه است. مرد شعراست. ادب است. سخن است. مرد قبول تعدهای سنگین در برابر جامعه خودش است و مردی است که در همه ابعاد گوناگون عالیتترین تجلی را داشته. شاعر، فیلسوف، مبارز فکری، مجاهد بیدار سیاسی، اهل خلوت و دعا و تأملهای روحی، اهل مبارزه اجتماعی، اهل مبارزه علیه استعمار، اهل پیداری فکری جامعه، اهل احیای فرهنگ و ایمان اسلامی، اهل سخن و ادب است. یعنی مسلمان است. این آدم خطرناکست هم برای استعمار خارجی و هم برای

استعمار داخلی-

اقبال درس آزادی و آزادیخواهی را از نیاکان خویش یعنی مسلمانان واقعی و سر کوبگر کفر و الحاد فرا گرفت. او می‌تواند که حرکت اسام بتهای قیصر و کسری راشکسته و تاجهای اسکندری و دارانی را پا مال کرده است. نظر او بر تاریخ اسلام است و نکته‌های شگفت آوری را از آن استخراج و استنتاج می‌کند. او آزادانه زندگی میکند و به کاخها و قصرهای زرنگار پادشاهان نگاه نمی‌کند. او در کلبه خود، اما با احساس "خودی و انا" زنده است. او می‌خواهد دنیا را با آئین تازه‌ای که تجدید و احیا شده در ضمیر و وجدان خود دارد، آشنا سازد. او با تمام زیباییهای جالب توجه اروپائی از میخانه مغرب دست خالی ولی با وجدان پر و آکنده از نفرت علیه تلمس جدید فرنگی برمیگردد.

بیا اقبال جامی از خمستان خودی درکش

تواز میخانه مغرب ز خود بیگانه میانی

او مانند دیگران خود را در رنگ غرب رنگین نمی‌سازد و به دیگران نیز توصیه میکند که خوشه چین غرب و بازیچه دست اغیار نشوند و بادت دراز کردن پیش دیگران "خودی و انا" و آبروی خود را مجروح نکنند.

مثل آئینه مشو محو جمال دگران

از دل و دیده فروشوی خیال دگران

اقبال میگوید که مسلمان واقعی دست بیعت به غیر مسلمان نمی‌دهد و جز خدای متعال پیش هیچ کس سرش را فرو نمی‌کند، همان طوری که حسین هیچگاه از یزید پیروی نمی‌کند و موسی زیر فرمان فرعون نمی‌رود

ابراهم از نمرود اطاعت نمی‌کند، حق حکمرانی باطل را نمی‌پذیرد. پس چرا یک مسلمان باید از بیگانگان تقلید کند.

چه گویت ز مسلمان تا مسلمانی
جز اینکه یوز خلیل است و آزاری داند

او برای وجود مرد مسلمان بالا ترین ارزشها را قایل است و همین نگهداری وجود و روح از سلطه غیر خدا و بیگانگان را "خودی" می‌نامد یعنی یخته شدن بوته ایمن و اعتقاد به دستورات اسلامی. در این راستا اقبال می‌فرماید که "تو میتوانی هر چیز جهان را انکار کنی اما نمی‌توانی وجود خویش را منکر شوی."

شاخ نهال سدره ای خار و خس چمن مشو
منکر او اگر شدی منکر خویشتن مشو

اقبال زندگی را والا ترین چیزها می‌شناسد و اگر ذره ای از وجود انسانی کاسته شود یا خودی انسان مجروح گردد در عوض آن "حیات جاودانی" به او اعطا شود هرگز قبول نمی‌کند.

اگر یک ذره کم گردد ز انگیز وجود من

باین قیمت نمی‌گیرم حیات جاودانی را

من ای دریای بی پایان بواج تودر افتادم

نه گوهر آرزو دارم نه می‌جویم کرانی را

او از این دریای بیکران و مواج نه گوهرهای گرانبها می‌خواهد و نه آزایی رسیدن به ساحل را دارد. او فقط می‌خواهد در این دریای متلاطم زندگی کند و همواره بامواجی بلند و سرکش آن درنبرد باشد. او از این نبرد پیگیر هرگز خسته نمی‌شود. او با تلاش خود موج‌ها را شکست می‌دهد.

با زور حیدر کرار و صدق سلمان "براین موجهای تند استعمار غربی چیره
 میشود و هرگز از پانمی نشیند زیرا او عقیده نشستن ندارد و زندگی
 را همیشه در حرکت و تلاش و کوشش و جدوجهد می بیند. به نظر او
 زندگی بدون تحریک مرگ است.

اگر به بحر محبت کرانه میخواهی

هزار شعله دهی یک زبانه میخواهی

در عشق و دریای حرکت ساحل و کناره ای وجود ندارد. ساحل را
 کسانی میجویند که تن آسان و راحت طلب هستند. او مانند دیگران سلامتی
 را در ساحل نمی بیند بلکه برعکس در قعر دریا و در نبرد با نهنگهای غول آسا
 مشاهده میکند و روبرو شدن با خطرات را زندگی میداند.

اگر خواهی حیات اندر خطری

دما دم خویشتن را برفسان زن

ز تیغ پاک گوهر تیز تری

خطر تاب و توان را امتحانست

عیار ممکنات جسم و جان است

اقبال با آرای ستیزگرا نه و افکار ضد غربی در میدان مبارزه علیه
 استعمار سیاسی و فرهنگی وارد میشود. زیرا او خود شرقی است که در
 غرب تحصیل کرده و با فکر و روح غربیان از نزدیک آشنائی دارد. او
 پیشرفت غرب و فرهنگ غرب را فقط ظاهری میداند و از سوی دیگر شرق
 و فرهنگ شرق را مرده می پندارد. غرب بصورت تندرو و سریعاً بطرف
 میدیگری پیش میرود درصورتیکه مشرق همانقدر عقب مانده است. او نه
 جمهوریت به شیوه غربی را دوست میدارد و نه نظام لادینی (کمونیسم)

شرقی را او نه طرفدار پادشهی مطلق العنان است و نه حکومت تنگ نظرانه
و متعصبانه دینی را می پسندد. او سیاست و دین و پادشاهی و درویشی و
تصوف و شکوه سلطان را در یکجا و با عدالت میخورد.

چه مادی چه - ریش چه ستمانی چه درباری

فروغ کار میجوید به سوس و زراقی

مکدر کرد مغرب چشمه های غم و عرفان را

جهان را تیره تر سازد چه مشای چه اشراقی

علامه اقبال راهبای گوناگونی را برای مبارزه با استعمار فرنگی

بررسی کرده است زیرا او در نخستین مرحله اوضاع اسفناک شبه قاره را

برای جهانیان بیان میکند و نشان میدهد که چگونه انگلیسیها مانند لاشخور

برجسد بیجان شبه قاره افتاده تکه کرده آنرا میخورند. بهمین علت او به خود

هندوستانیان فریاد میزند.

نه سمجھو کے تو مت جاؤ گے اے هندوستان والو

تمیزی داستان تک بھی نہ ہو گی داستانوں میں

فریاد او رساتر و بلند تر میگردد و از مرزهای شبه قاره گذشته

جهانگیر میشود. افغانستان، ایران، ترکیه، ایتالیا و حتی به انگلستان میرود.

او در کنفرانس میز گرد لندن مطالبه کشور اسلامی را می کند. او آزادی

میخواهد. تا آنزمان هنوز کشورهای عرب در خواب غفلت فرو رفته و

صدای بلند اقبال را نمی شنیدند.

نواہی من بہ عجم آتش کین افروخت

عرب ز نغمہ شوقم هنوز بی خبر است

دوره انحطاط و تنزل روحی و جسمی مسلمان شبه قاره پس از

شکست در جنگ آزادی سال ۱۸۵۷ میلادی آغاز گردیده بود. پیش از آن زمان حکومت مسلمانان در این سرزمین پهناور تا هزار سال ادامه داشت و اکنون انگلیسیها صاحب شبه قاره بودند. چون حکومت را از دست مسلمان بزور گرفته بودند بنا براین آنان را رقیب و دشمن اصلی میدانستند. بهمین علت آنان را در سیاست کشور دخالت نمیدادند. مسلمانان نیز انگلیسیها را دشمن اصلی میدانستند و فرزندان خویش را از رفتن به مدارس دولتی و خواندن زبان انگلیسی و پوشیدن لباس آنان و برخورد به فرهنگ بیگانه و حتی سوار شدن بر قطار و اتوبوس منع میکردند یعنی یک تحریم سرتاسری براه انداخته بودند. مقصود از این گونه اعمال نشان دادن مخالفت بود و درهمین راستا میکوشیدند تافرهنگ اسلامی خود را از دستبرد مخالفان و بیگانگان محفوظ نگهدارند.

در این دوران بسیاری از افراد مصلح جهادگر و بیدارگر برای بیداری ملت اسلامی تلاش میکردند. اما اقبال روش و لحن جداگانه ای داشت. او از یکسو دعا میکند که در راهی که قدم نهاده است خداوند او را پیروز گرداند و از سوی دیگر آرزوی دگر گونی نظام جهانی را دارد و از خداوند متعال می خواهد:

یا مسلمان رانده فرمان که جان بر کف بته

یا در این فرسوده پیکر جانی تازه آفرین

یا چنان کن یا چنین

یا بکش در سینه من آرزوی انقلاب

یا دگر گون کن نهاد این زمان و این زمین

یا چنان کن یا چنین

ضربه های پی در پی در افکار مردم شبه قاره از سوی اقبال برای بیداری و رها سازی آنان از زنجیر های استعمار فرهنگی و سیاسی و بردگی و فقر و جهالت و بیسوادی، جنبشی در آنان بوجود نمی آورد. اما او مردی نبود که چون باشکست مواجهه شد دست از مبارزه بکشد و همت خود را ببازد. او درس حکمت و نهضت را فرا گرفته بود و نمی توانست بی حرکت بنشیند. اما از سوی دیگر ملت روحیه مبارزه و جهاد را از دست داده بود و از آن می ترسید که مبدا استعمار دوباره آنان را سرکوب کند. اما اقبال ملت هراسان و بخواب رفته را هشدار میدهد:

خاور که آسمان به کمند خیال اوست
از خویشتن گسته و بی سوز آرزوست
در تیره خاک او تب و تاب حیات نیست
جولان موج را نگران از کنار جوست
بتخانه و حرم همه افسرده آتشی
پیر مغان شراب هوا خورده در سبوست
فکر فرنگ پیش مجاز آورد سجود
بینای کور و مست تماشای رنگ و بوشت
مشرق خراب مغرب ازان بیشتر خراب
عالم تمام مرده و بی ذوق جستجوست

دمین روح تازه در کالبد مرده، کار مسیحا نفسی است و آن مسیحا نفس نایاب بود. بنا براین خود اقبال صور اسرافیل را در دست گرفته در آن می دمید. آنگاه او به خدا خطاب میکند:

بی آدمی سلطان بحر و بر کا؟

کیوں کیا ماجرا اس بے بصر کا
 نہ خود بین نے خدایں نے جہاں ہیں
 یہی شہکار ہے تیرے ہنر کا ؟

باز میفر مائید :

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
 گوہری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
 یعنی از خوی غلامی زسگان خوار تر است
 من ندیدم کہ سگی پیش سگی سرخم کرد

مخالفت اقبال بالاستعمار و دشمنی دشمنان با اقبال روز بروز بیشتر می شد۔
 ملاہا و صوفیان ظاہر بین کہ در دام فریب استعمار اسیر بودند فتواہای تند
 علیہ اقبال صادر میکردند و او را تکفیر می کردند۔ استعمار نیز ہمین را
 میخواست۔ آنان می ترسیدند کہ مبدا اقبال و اقبالیہ باعث بیداری ملت شدہ
 انقلابی را بوجود آورند و دام ترور آنان بر ملا بشود۔ آنان می گفتند اقبال
 غریزہ زندیق و ملحد و کافر است کہ افکار التسلطی دارد و میخواست با
 تاویلات خویش اسلام را منحرف سازد۔ اقبال در جواب آنان میگوید :

مچھ کو تو سکھا دی ہے افرنگ نے زندیقی

اس دور کے ملاہیں کیوں ننگ مسلمان

اما او شعار "انقلاب انقلاب" را سر میدهد و مردم را علیہ ظلم و جور
 ستمگران تحریک میکند و میگوید :

خواجہ از خون رگ مزدور سازد لعل ناب

از جفای دہ خدایان کشت، دھقانان خراب

انقلاب

انقلاب ای انقلاب

و امیدوار است که نیروهای مظلوم بصورت یک شعله سوزنده درآمده
استعمار را بسوزانند :

با ضعیفان گاه نیروی پلنگان می دهند
شعله ای شاید برون آید ز فانوس حباب

انقلاب

انقلاب ای انقلاب

اقبال برای بیداری ملت بسیار کوشید و تمام توان خود را در این راه بکار برد
و از فریادهای او بالاخره ملت خوابیده بپوش آمده حرکتی کرد و در نتیجه
همین حرکت که بصورت یک نهضت درآمده بود، بت سنگین استعمار شکست
شد و ملت از یوغ بزرگترین ساطه گر جهان رهائی یافت :

گرم هو جاتا ہے جب محکوم قوموں کا لبو
تھر تھراتا ہے جهان چار سو و رنگ و بو
ضربت پیس سے هو جاتا ہے آخر پاش پاش
حاکمیت کا بت سنگین دل و آئینہ رو

وقتی در این زمینه بدقت نگاه میکنم مشاهده میشود که اقبال واقعاً یکه و
تنها بار تمام نهضت را بدوش میکشد و اگرچه دیگران نیز همدوش او کار می
کنند ولی نیروی آنان جانبی است و محور این حرکت فقط و فقط اقبال
است.

اقبال راههای متعددی را برای به ثمر رساندن نهضت خویش آزمایش
کرد که همه راهها مثبت و موثر بود. نخستین راه او ایجاد اتحاد و هماهنگی
میان مسلمانان جهان است. زیرا استعمار همیشه کوشیده است سیاست

همیشگی "تفرقه انداز و حکومت کن" را پیشه کرده ملت‌های شبه قاره را که دارای مذاهب گوناگون هستند باهم دشمن کرده، از این کشمکشها و نزاع‌ها بهره گیرد. بهمین علت مسلمان و هندو را علیه یکدیگر تحریک میکرده تاجنگهای داخلی آغاز گردید. پس لازم بود اقبال، آن پرچمدار وحدت اسلامی حساسیت بیشتری به این مسئله داشته باشد، زیرا او علت تمام بدبختیها و رنجها را در همین عدم اطمینان و پراکندگی و تشتت و نفاق و عدم هماهنگی میان مسلمانان میدانده. نظر او به سبب اهمیت استراتژیکی منطقه ای بسوی ایران معطوف می شود که می تواند مرکز اتحاد اسلامی باشد. اما استعمار نه از نماز مسلمانان می ترسد و نه از روزه و زکوة و حج و عبادات و انجام دادن دیگر امور دینی و غیره. آنچه باعث وحشت استعمار است همین وحدت مسلمانان جهان است که می تواند ریشه کن کفر جهانی باشد. بنا براین چگونه ممکن بود که استعمار بگذارد این هسته و ریشه رشد کند و بصورت درخت نیرومندی درآید که فردا ثمر لذت بخش آن برای مسلمانان و زهری کشنده برای استعمار باشد، زهری که سبب مرگ ابدی آن خواهد بود. پس از بیداری امت اسلامی منت‌های آرزوی اقبال، ایجاد تقاهم، هماهنگی و وحدت میان آنان است. او میگوید:

تبران هو گر عالم مشرق کا جنیوا

شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے

او نقطه پرگار وحدت و سیاست اسلامی را در تبران می بیند. زیرا منطقه ایران از نظر فعالیتهای سیاسی و سوق الجیشی ناحیه ای بسیار حساس است. هر دو طرف آن دولتهای استعماری شرق و غرب چنبر زده، دهان خود را باز کرده است و مانند اژدهای کوه پیکر دودمانه، این کشور را در میان گرفته

است. خدای ناکرده اگر یکی از این دو دهان در بلعین این منطقه موفق شود دیگر کشورهای اسلامی نیز اهمیت خود را از دست خواهند داد.

اقبال در ابتدای زندگی و جوانی مانند هر انسان وطن دوست احساس شدید ناسیونالیستی داشت، اما دیری نگذشت که فکر قدیمی و یک بعدی ناسیونالیستی را فراموش کرد. زیرا دید که کشور و وطن او فقط هندوستان نیست بلکه "هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست" را در نظر گرفت. اقبال میگوید مرزهای زمینی نمیتواند برای مسلمانان کشور جداگانه ای را تشکیل دهد زیرا مسلمانان در سه قاره آسیا، آفریقه و اروپا در اکثریت هستند و علاوه بر آن در تمام جهان پراکنده دارای اهمیت زیاد می باشند. بهمین علت میگوید:

جو هر ما با مقامی بسته نیست

باده تندش بجای می بسته نیست

هندی و چینی سفال جام ماست

رومی و شامی گل اندام باست

قلب ما از هند و روم و شام نیست

مرز و بوم مابجز اسلام نیست

او سرزمین های اسلامی را یک کشور میدانند و آرزو دارد که مردم همه کشورهای اسلامی از حصارها و مرزها و قید سرحدات آزاد شده زیر یک پرچم اسلام جمع شوند و آنگاه هیچ قدرتی در جهان نمی تواند در برابر آن ایستادگی کند. او میدانند که اگر مسلمانان جهان "تظریه وطن و ناسیونالیستی" را رها کرده متحد و متفق شوند و همه ثروتها و منابع خویش را برای نیرومند ساختن یا باز سازی امت اسلامی بکار ببرند میتوانند همه جهان را

فتح کرده حکومت الی بر تمام کره زمین ایجاد کنند و هیچ کشور یا ملتی نمی تواند آنان را استعمار و استثمار کند. اما متأسفانه استعمار نمی گذارد این کار عملی شود زیرا او میخوامد کشورهای اسلامی همیشه در جنگ و نبرد و کشمکش با یکدیگر باشند تا او بتواند منابع ثروتهای آنها را غارت کند چنانکه اکنون میکند. امروز بزرگترین ثروت جهان نفت و طلا و دیگر منابع مدنی در کشورهای اسلامی بیش از همه دنیا وجود دارد اما همان کشورهای اسلامی فقیرترین کشورهای جهان محسوب میشوند و از ثروت آن کشورهای استعمار روز بروز قدرتمند تر میشوند و این امر بعلت فقر فرهنگی و علمی آنها است. اقبال آرزو دارد:

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے
 نیل کے ساحل سے لیکر تابخاک کا شگر
 جو کرے گا امتیاز رنگ و خوں مٹ جائیگا
 ترک خر گاہی ہو یا اعرابی والا گھر

اقبال همان "پان اسلامیس" را در نظر دارد که قبل از وی سید جمال الدین اسد آبادی برای آن تلاش میکرد. او برای این منظور در نخستین کنگره اسلامی در بیت المقدس شرکت کرده و با افکار اتحاد اسلامی خویش همه اعضای کنگره را تحت تاثیر قرار داد. او در همان کنگره گفت "هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست". استعمار: ملت اسلام را پاره پاره کرده و تنگ نظریها و تعصبهای قومی و نژادی و مذهبی را میان آن رواج داده است. در همان زمان مسئله شیعه و سنی بالا گرفت و مسلمانان با یکدیگر به نزاع پرداختند. اقبال از این گونه تعصبهای نهایت رنج می برد و میگفت:

ای که شناسی خفی را از جلی هشیار باش

ای گرفتار ابوبکر و علی هشیار باش

در نظر اقبال هوسهای نفسانی برای رسیدن به مقامات دنیوی، انسانها را از یکدیگر جدا ساخته است. و بهمین علت کشورها و ملتها بوجود آمده اند و اخوت اسلامی و برادری ملی از میان برداشته شده است. او پیام می دهد که ای مسلمانان دست از تعصب و هوس بکشید. و بر یک سکوی اتحاد جمع شده به مبارزه با استعمار برخیزید زیرا او در حال بلعیدن شما است و شما در خواب سنگین فرو رفته آن را تماشایی کنید.

تو راز کن فکال ہے اپنی آنکھوں پر عیاں ہو جا

خودی کا راز دامن ہو جا خدا کا ترخان ہو جا

هوس نے کر دیا ہے ٹکڑے ٹکڑے نوع انساں کو

اخوت کا بیان ہو جا، محبت کی زبان ہو جا

یہ ہندی، وہ خراسانی، یہ افغانی، وہ تورانی

تو اے شرمندہ ساحل اچھل کر بیکراں ہو جا

غبار آلودہ رنگ و نسب ہیں بال و پر تیرے

تو اے مرغ حرم اڑنے سے پہلے پرفشان ہو جا

خلاصہ اقبال برای اتحاد اسلامی آنقدر کوشید که صدای او از مرزهای شبه قاره تا اروپا رسید و این خطر را استعمار نیز احساس کرده بود و عکس العملهای زیادی در مناطق اسلامی از خود نشان میداد. گاهی با کودتا و گاهی با جنگ این حرکت را در کشورهای مختلف سرکوب می کرد. او رضا شاه و مصطفی کمال پاشا را باین خاطر نمی پسندد که هر دوی آنها بجای اتحاد اسلامی ناسیونالیسم را پیش کشیدند. اما با کوشش و تلاش پیگیر و دربرو کشورها از چنگ استعمار آزاد میشدند.

استعمار باچهره بسیار زیبا و جلوه های مسحور کننده، اما از درون از شب سیاه هم تاریکتر، ظاهراً با فرهنگ و علوم و دانش در خفته، درحالیکه پنجه های مرگبار و خونخوار خود را زیر این تمدن و فرهنگ پنهان ساخته، استثمار را در همه جهان رواج داده، جوانان تحصیلکرده را با همان درخشش ظاهری بسوی خود میکشد، اقبال که شرق و غرب و رفتارهای اخلاقی آنها را خوب بررسی کرده است نیکومی شناسد که همه پیشرفت تمدن و فرهنگ غرب ظاهری است. به جوانان و شیفتگان غرب پیام می دهد که هرگز در دام فریب تمدن غربی گرفتار نشوند زیرا داروی درد آنان تقلید از فرهنگ غربی نیست بلکه عاشقان فرهنگ غرب از بیمارهم بیمار ترند.

چشم جز رنگ گل و لاله نبیند ورنه
آنچه در پرده رنگ است پدیدار تراست
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری
عجب این است که بیمار تو بیمار تراست

فرهنگ و تمدن جدید غربی که انسان در آن گم شده است، اقبال آنرا "یسفک الیما" و "خصیم مبین" (خونریز و دشمن علنی بشریت) میخواند و انسانانی را که دراین فرهنگ آلوده شده اند چنین تعبیر می کند:

انسان که رخ زغازه تهذیب بر فروخت
خاک سیاه خویش چو آئینه وانمود
پوشید پنجه را ته دسته حریر

افسونی قلم شد و تیغ از کمر گشود

این یوالوس صنم کده صلح عام ساخت

رقصید گرد او به نواهای چنگ و عود

دیدم چو جنگ پرده ناموس او درید

جز "یسفک الدما" خصیم مبین" نبود

اقبال با غرب و سیاست و فرهنگ غرب مبارزه میکند زیرا او

فرهنگ اسلامی را از آن بالاتر و بهتری داند و میخواهد جوانان را آزاد و

پاک از آلودگیهای غربی ببیند بنا براین او توصیه می کند که بجای فرهنگ و

تمدن غربی، مسلمانان به فرهنگ اسلامی برگردند و آنرا احیا کرده توسعه

دهند.

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو

مومن خود، کافر افرنگ شو

رشته سود و زیان در دست تست

آبروی خاوران در دست تست

دانی از افرنگ و از کار فرنگ

تا کجا در قید زنار فرهنگ ؟

قالی از ابریشم تو ساختند

باز او را پیش تو انداختند

چشم تو از ظاهرش افسون خورد

رنگ و آب او ترا از جا برد

اقبال "نظام سرمایه داری غربی" را همانقدر برای جهان خطرناک می

داند که "نظام کمونیستی" شرق را. او از هر دو سیستم متنفر است. نظام

سرمایه داری غربی به ساختن تجهیزات جنگی و سلاحهای مرگبار مشغول

است تا آن را به جهان سوم بفروشد و سپس کشورهای کوچک را به جنگ

وا دارد تا ابزارهای قبلی تمام شود و بازار جدیدی بوجود آید. دراین صورت نه فقط بتواند ثروت کشورهای فقیر را تاراج کند بلکه مرگ و فقر و بدبختی را برای این کشورها به ارمغان بیاورد. از سوی دیگر نظام کمونیستی همان کار سیستم سرمایه داری و ماده پرستی را می کند اما با این تفاوت که "نارنج را بدست کسی نمی دهد ولی جان از تن آدمی برد" و حکومت زور و اختناق را برای جانیان عرضه میکند. در آن نظام هیچکس حق رای ندارد و این نظام منکر خدا و معنویت شده بر ماده تکیه میکند. روح و اعتقاد و ایمان ضرورت و احتیاج و عشق و محبت و دوستی و انسانیت را در این نظام راه نیست. پس کمونیسم همان سرمایه داری و ماده پرستی میباشد و در کار برد این دو نظام هیچ فرقی نیست. اقبال هر دو نظام را دقیقاً بررسی و مطالعه میکند. آنکه میگوید:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ
 هر کسی را در گلو شست فرنگ
 مشرق از سلطانی مغرب خراب
 لشترک از دین و ملت برده تاب

اقبال نظام سرمایه داری را "ملوکیت" و نظام کمونیستی را "اشتراکیت" می نامد و هر دو را مکرو نیرنگ میداند. او آرزوی غروب خورشید سرمایه داری و کمونیسم را دارد و در مقابل اینگونه نظامها، نظام توحیدی، نظام الهی و نظام اسلامی را توصیه می کند که در آن مساوات، برابری، برادری، دوستی، عشق و محبت نسبت به انسانیت، ایمان و اعتقاد به خدا و فرستادگان خدا، مهربانی و عطف و موجود است و در آن نظام هر شخص برای انتخاب و انتقاد آزاد میباشد.

هر دو را جان ناصبور و ناشکیب
 هر دو یزدان ناشناس آدم فریب
 زندگی این را خراج آن را خراج
 در میان این دو سنگ آدم زجاج
 این به علم و دین و فن آرد شکست
 آن برد جان را ز تن ثان را ز دست
 غرق دیدم هر دورا در آب و گل
 هر دو را تن روشن و تاریک دل

مبارزه اقبال علیه سیاست و فرهنگ غربی که روز بروز در جهان
 توسعه و گسترش مییافت همان قدر شدید و گسترده بود که خود استعمار و
 سیاست آن نفاق مسلمانان و درگیری های سیاسی و فکری میان زعمای اسلام.
 لطمه بزرگی به امت اسلامی زد. مسلمانان خود را در فلسفه عقلی گم کردند
 و به انحراف کشانده شدند. غرب از این اوضاع مغشوش استفاده کامل نمود و
 امت را از راه بدر برد. فرهنگ غربی، مسلمانان را با بتان تازه ای آشنا ساخت
 که در میان آنها سرمایه داری، کمونیسم، وطن یاناسیونالیسم، آموزش و
 تعلیم غربی، جمهوریت به روش غربی، علم و دانش و افکار و فرهنگ
 غربی بسیار اهمیت دارند. اقبال مسلمانان مخصوصاً جوانان را هشدار
 میدهد که مبدا فریب استعمار را بخورند و میفرماید:

بتان تازه تراشیده ای دریغ از تو
 درون خویش نکاویده ای دریغ از تو
 چنان گداخته ای از حرارت افرونگ
 ز چشم خویش تراویده ای دریغ از تو

گرفتم اینکه کتاب خرد فرو خواندی

حدیث شوق نهمیده ای دریغ از تو

طواف کعبه زدی گرد دیر گردیدی

نگه بخویش نیچیده ای دریغ از تو

بزرگترین ضربه به فرهنگ اسلامی از تعلیمات و آموزش غربی وارد شد. غرب و مخصوصاً کشورهای انگلیس و فرانسه و آمریکا ثروت شرق را غارت می کنند و در عوض آن بدکرداری، عریانی، قمار و شراب و بیراهی را به ارمغان می آورند. اومیگوید که خداوندان مدارس، بچه های شاهین را درس کرگسی و خاکبازی می آموزند. مسلمانان که روزی بزرگترین قدرت جهان بودند امروز بخاک مذلت و خواری افتاده اند و از خود بیخود شده اند و این از تاثیر تعلیم و فرهنگ غربی است. و اکنون:

از فرنگی میخردلات و منات

مومن و اندیشه اوسومنات

ماهه افسونی تهذیب غرب

کشته افرنگیان بی حرب و ضرب

اقبال "علم و دانش و تعلیم غربی" را افسون و فریب میباند که برای کشورهای کوچک و جهان سوم بسیار خطرناک است زیرا رشد فکری آنها بآن حد نرسیده که بتوانند از آن بنحوه مطلوب استفاده کنند. بنا براین اکثر منحرف میشوند و از سوی دیگر خود اروپا و بطور کلی غرب در نظامهای گوناگون سیاسی خود کلافه و سر درگم است. اقبال با بررسی دقیق و مطالعه عمیق نظام آموزشی و سیاسی غرب به غرب هشدار میدهد:

تمهاری تهذیب اپنے خنجر سے آپ ہی خودکشی کرے گی

به با وجود شاخه نازکی به تنه آشیانه بنشیند گشت ناپائیدار هو گدا
 ره سالادیان مغرب کے رہنے والو خدا کی بستی دکان نہیں ہے یہاں
 تالیف یہ کہہا جیسے تم مسجور رہے ہو وہ اب زرکم اعیار ہو گا یہ سالادیان
 اور فقط تعلیمات اسلامی را برای بشریت اسوہ حسنہ میدانند او اب جو ان
 آگاہی میدهد کہ آنچه آنان از غرب در ظاهر می بینند و دلباخته علم و
 دانش آن شده اند در آن نیست بلکه استعمار چند چهره دارد و هر جا و در
 هر حالت و هر وقت چهره خود را عوض میکند. مسلمانان کہ "علم الانسا"
 را میانیستند اگر آن علم را امروز نیز مورد تحقیق قرار دهند نیاز به علوم
 و فلسفه از سطوح افلاطون و فروتد و هگل و کانت و نیچه و دیگر فلسفه
 غرب را ندارند زیرا اسلام و تعلیمات آن برتر از همه علوم است و در مقابل
 آن علوم غرب انسان را از انسانیت عاری میکند. *من انما مبدیة العلم*
و العلم من ان العلم و فراست با پرکاهی نمی گیریم مسجور و استعمار
من انما مبدیة العلم که از تیغ و سیر بیگانه سازد مرد غازی را *من انما مبدیة العلم*
و العلم من ان العلم و فراست با پرکاهی نمی گیریم مسجور و استعمار
 رابا *من علامه محمد اقبال* همه چیز اعم از فلسفه و اختراعات غرب و
 جمهوریت غربی را نیز محکوم میکند. او میگوید "جمهوریت غربی برای
 کشورهای اسلامی غیر قابل اجرا میباشد زیرا این جمهوریت صلاحیت
 و استعداد افراد نقش مهمی را ایفا نمی کنند بلکه پول و ثروت و تبلیغات
 مهمترین نقش را دارند. اگر یکطرفه نفوذ حاصل کرده غالی و وارد در امور
 سیاسی و علمی و فرهنگی بیازده نفر بیست و پنج فرهنگ و جاهل در
 انتخابات بایکدیگر مبارزه کنند آن بیازده نفر پیروز خواهند شد زیرا تعداد
 آنها بیشتر است. اقبال اینگونه جمهوریت را برای کشورهای اسلامی هرگز
 نمی بیند بلکه آنرا موجب فساد میدانند او جمهوریتی را در نظر دارد که در

صدر اسلام وجود داشت که خبرگان ملت رئیس کشور را انتخاب کرده خود نیز به او یاری کمک میکردند و باهمیاری کشور و ملت را اداره می نمودند. مبارزه اقبال علیه شیوه جمهوری غربی بسیار شدید است و در کلیات اردو و فارسی او صدهابیت در این موضوع یافت میشود که نظر او را بیان می کند. او بهترین نظام کشوری را "نظام خلافت اسلامی" و بدترین نظام جمهوریت بشیوه غربی میدانند و عقیده دارد که جمهوریت غربی همان استبداد یا ملوکیت یا نظام دیکتاتوری است. چه دیکتاتوری یکنفر باشد و چه یک گروه. در اصل قضیه فرقی نخواهد کرد. او به مسلمانان توصیه میکند که در پی فرهنگ غربی نروند و غرب زده نشوند زیرا غرب برای زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آنان نمی تواند الگوی خوبی باشد بلکه با پیروی از غرب آنان به فساد کشانده خواهد شد. بنا بر این عقیده و فکر. او اعتقاد به جمهوری اسلامی دارد که با اصول و قوانین و رفتارهای اسلام منطبق باشد و در آن هر شخص با هر عقیده و مذهب و دین آزاده زندگی کند و در راس آن شخصی معتقد باایمان، کاردان و مسلمان حقیقی باشد که اقبال او را با تجربه و "پخته کار" میگوید.

متاع معنی بیگانه از دون فطرتان جونی

زموران شوخی طبع سلیمانی نمی آید

گریز از طرز جمهوری، غلام "پخته کاری" شو

که از مغز دو صد خرف فکر انسانی نمی آید

خلاصه هدف اقبال از مبارزه با استعمار اینست که او میخواهد

مسلمانان حقیقت و اصلیت (خودی) خود را بشناسند تا آقای خود شوند و

در جهان هیچ قدرت نتواند به آنان زورگوید. اقبال، مسلمان را "پاسبان و

نگهبان آسیا" میدانند و او را "آخرین پیام خدا" میگویند، ازل و ابد را درست اومی بیند، منزل او را و رای چرخ نیلی قام مشاهده می کند. او را کاروانی می داند که ستارگان گرد راه او هستند و بالاخره "دست و زبان خدا" و امام جهان "مینامد- همان کس را در اشعار و پیام خویش، آدم، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (ص) امام، مردحق، مرد مومن، انسان کامل، مزدحر، عقاب، شاهین، شیر و خلیفه خدا بر روی زمین میدانند که زمین و آسمانها و دیگر اجرام فلکی بادستور او بحرکت درمی آیند:

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش بدست خویش بنوشت

به آن ملت سروکاری ندارد

که دهقاناش برای دیگران کشت

علامه محمد اقبال برای بیداری امت اسلامی و رهانی آنان از بندهای استعمار در تمام زندگی، رنج های فراوان متحمل شد و همیشه آرزوی رسیدن و دیدن آن روزی را داشت که کشور خود و همه کشورهای اسلامی آزاد بافرهنگ و سیاست خویش زندگی کنند و برای نجات و رهانی نه فقط زندگی خویش را وقف دیگران کرد بلکه ملت خود را نیز شعور و تحریک بخشید. لذا اقبال در تاریخ شبه قاره یکنفر تنها نیست، او یک ملت، یک امت و یک جهان بشمار میرود. او یک نهضت است و با از میان رفتن او این نهضت نیز متزلزل شد. ما او را شهید امت مینامیم که تمام زندگی را در راه مبارزه علیه استعمار و استبداد سیاسی و فرهنگی غرب وقف کرد و بالاخره آنچه میخواست پس از وفات او به صورت کشور پاکستان جلوه گر شد:

وحدت و اخوت اسلامی سخت مورد توجه دین مقدس اسلام بوده و از مهمترین اهداف آن است. زیر بنای اصلی این اتحاد در آیه "انما المومنون اخوه" نهاده شده که در آن هر مسلمانی برادر مسلمانی دیگر شناخته شده است و حقوق و تکالیف خاصی آنها را به یکدیگر مربوط می کند. منظور علمای مسلمان از وحدت اسلامی متشکل شدن مسلمین در یک صف در برابر دشمنان مشترکشان است.

مسلمانان نقاط اشتراک بسیاری دارند که می تواند مبنای اتحادی محکم شود. آنها همه خدای یگانه را می پرستند و به نبوت رسول اکرم (ص) ایمان و اذعان دارند. کتاب ایشان قرآن و قبله همه کعبه است. آنان جهان بینی، فرهنگ و تمدن مشترک دارند و این مشترکات می تواند از آنها امت واحدی بسازد و قدرتی عظیم پدید آورد که قدرتهای دیگر جهان ناچار در برابر آنها سر تعظیم فرود آورند. باینکه هزار و چهار صد و ده سال از آغاز دعوت اسلام می گذرد. مسلمانان جهان با وجود تفرقه ظاهری، اختلاف اساسی در دین و عقیده ندارند و اعتقاد به خدا و کتاب و پیغمبر خدا است که هر مسلمانی با قبول آنها در هر زمان و مکانی خود را با مسلمانان دیگر متحد می داند. و شعار همه آنها "لا اله الا الله محمدا رسول الله" است. دین اسلام چنان محکم و استوار بنا شده که مرور زمان و اختلاف اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و برخورد مصالح مسلمانان با یکدیگر به هیچ وجه در ماهیت آن تغییری نداد و هم اکنون نیز با همان خلوصی و وحدت اساسی جلوه می کند که در صدر اسلام بوده است.

رفتار و کردار حضرت محمد (ص) در دوران دعوت مبتنی بر اساس وحدت بود و برای هیچکس امتیازی جز در تقوی و فضیلت نمی شناخت و در میان مسلمانان پیمان برادری بست.

بزرگترین عامل ایجاد همکاریهای معنوی و مادی در میان مسلمانان جهان همین وحدت است. اگرچه مدت مدیدی پیوسته دشمنان اسلام و سیاستهای استعماری در تفرقه افکنی و اختلافات مذهبی شیعه و سنی مسئله آفرینند و سد راه وحدت و تعالی مسلمانان شدند اما از حدود نیمه دوم قرن سیزدهم هجری قمری یا نوزدهم مسیحی به بعد جنبشی اصلاحی در جهان اسلام از جمله ایران، مصر، سوریه و لبنان، شمال آفریقا، ترکیه، افغانستان و شبه قاره آغاز شده است. این جنبشها به دنبال یک رکود چند قرنی صورت گرفت و تاحدی عکس العمل هجوم استعمار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی غرب بود و نوعی بیدار سازی در جهان اسلام به شمار می رود.

سید جمال الدین اسد آبادی، معروف به افغانی، در صدر نهضتهای اصلاح طلبانه، صد ساله اخیر قرار دارد. او بود که حرکت بیدار سازی را در کشور های اسلامی آغاز کرد. در دههای اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی باز گو نمود و راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد.

یکی از پیروان و ادامه دهندگان راه سید جمال الدین اسد آبادی شاعر متفکر و فیلسوف پاکستانی، اقبال لاهوری، است که در نهم نوامبر ۱۸۷۷ در شهر سیالکوت پنجاب به دنیا آمد. اندیشه های سرشار از وحدت، اصلاح طلبی و استقلال جویی او را شهره آفاق کرد. وی در فلسفه پیرو فیلسوف آلمانی، گوته، و در شعرو ادبیات فارسی مرید مولانا جلال الدین مولوی رومی بود. او به زبانهای اردو و فارسی شعر می سرود. برای بیان افکار و

اندیشه های اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه خود زبان شعر را برگزید.
 شعر برای او وسیله ای برای بیداری و آگاهی امت مسلمان بود. اشعار او با
 محتوایی سیاسی و اجتماعی بیشتر درباره وحدت اسلامی است و به تشویق
 قوت دین از مقام وحدت است.

وحدت از شهود گردد ملت است
 اقبال به عنوان منسلح و متفکر انقلابی اسلامی، با مطالعات عمیق در
 اسلام و شناخت قرآن و احرفان هم اسلام را دقیقاً می شناخت و هم با دروغها
 و نیازهای زمان خود آشنا بود و می دانست بر روالی چه اصولی باید تکیه
 کند و به ضد کدام پایه ها و مواضع اعتراض نماید یکی از اصولی که اقبال
 بر روی آن تاکید بسیار داشت اتحاد مسلمانان بود. او معتقد بود که نجات
 مشرق زمین در اتحاد ملل مسلمان است.

عبارت ها به کشور های مشرق زمین متفرق شود و مسلمانان این کشورها
 را به وحدت و بی تاری فراخواند. اقبال با الهام از افکار سیاسی شدید جمال
 الدین اسد آبادی نجات مسلمانان را در وحدت جهان اسلام و در لوائی اسلام می
 دانست و معتقد بود که ملل اسلامی نباید خود را به مکان خاصی محدود کنند

مسلمانی که در هر کجای دنیا باشند
 به یک دین و یک سر می رسند

و در هر کجای دنیا که باشند
 به یک دین و یک سر می رسند
 و در هر کجای دنیا که باشند
 به یک دین و یک سر می رسند

از ملی گرایی و تراد پرستی شدت متزجر و معتقد بود که افکار و آرمان
 اروپایی که وطن پرستی و اثنای حفظ ملیت داشته اند برای مجامعت

بر وطن تعمیر ملت کرده اند

تا وطن را شمع محفل ساختند

نوع انسان را قبائل ساختند

اقبال معتقد بود که "رواج اندیشه قومیت پرستی و ملیت پرستی در کشورهای اسلامی با وسوسه استعمار تبلیغ شد و همچنین سیاست تشدید نزاعهای مذهبی شیعه و سنی و تجزیه سرزمینهای اسلامی به صورت کشور های کوچک و قهرا زقیب همه برای مبارزه با اندیشه ریشه کن کننده استعمار، یعنی اتحاد اسلام بوده و هست" (۱)

وی توجه مسلمانان را به گذشته پر افتخار و پر عظمت اسلام جلب می کند و آنان را به بیاری، هوشیاری، مبارزه بر ضد استعمارگران فرا می خواند. او استعمار را در همه چهره هایش مورد حمله قرار می داد و معتقد بود که مسلمانان زمانی ضرورت وحدت و یکپارچگی را احساس خواهند کرد که خود هوشیار بوده و در برابر توطئه های دشمنان اسلام آگاه باشند و از تفرقه و تشتت که آنان را به پرتگاه زوال می کشاند بپرهیزند و در راه مبارزه برای احقاق حق خود در برابر استعمارگران و زورگویان به پا خیزند و زنجیر بندگی و استعمار را از پای خود برکنند و امید به آینده روشن در سایه اتحاد و وحدت اسلامی داشته باشند.

اقبال پس از دریافت درجه لیسانس و فوق لیسانس برای تحصیلات عالی تر به اروپا رفت و طی سالیانی که برای تحصیل در آنجا به سر می برد کاملاً با فرهنگ و تمدن اروپا آشنا شد. علی رغم همه آگاهی که از دانش و فرهنگ غرب داشت آن را فاقد ایدئولوژی کامل و جامع انسانی می دانست و

معتقد بود که فقط مسلمانان دارای یک ایدئولوژی جامع انسانی هستند - وی مسلمانان را به فراگیری فنون و علوم تجربی دعوت می کرد و معتقد بود که آنان باید خود را به ابزار علم و تکنیک پیشرفته غرب مجهز بکنند تا از این طریق بر عالم و طبیعت تسلط یابند و با در دست داشتن علم و تکنیکهای پیشرفته نیازهای مادی جامعه خود را بر طرف سازند و راه تکامل معنوی و انسانی خود را فراهم نمایند - او ارزشها و قالبهای فرهنگی غرب را طرد می کرد. مسلمانان را از تقلید کور کورانه از فرهنگ غرب بر حذر می داشت و معتقد بود که آنان باید به اصالت و ارزش فرهنگی خود با زگرندند :

شرق را از خود برد تقلید غرب

باید این اقوام را تنقید غرب

اقبال آرزو داشت که مسلمانان هویت انسانی و اسلامی خود را باز شناسند و وحدت از دست رفته خود را باز یابند :

ای امین حکمت ام الکتاب

وحدت گم گشته خود بازیاب

اقبال زندگی قهرمانان اسلام را از میان اوراق تاریخ بیرون می کشد تا مجد و عظمت مسلمانان را به یاد آنان بیاورد و آنها را به خود و فرهنگشان مومن سازد - از این رو اقبال حق عظیمی بر جامعه اسلامی دارد -

وی در قرآن مطالعات عمیقی داشت و از تفسیر آیات قرآن معانی

بدیع و بی نظیر وحدت اسلامی را درک نمود :

آنکه نام تو مسلمان کرده است

از دویی سوی یکی آورده است

خویش را ترک و افغان خوانده ای

وای بر تو آنچه بودی مانده ای
به مردم توصیه می کرد که قرآن را بخوانند و در سایه تعلیمات عالیہ آن راه
زندگانی خود را پیدا کنند :

گر تو می خواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز به قرآن زیستن
او معتقد بود که وحدت فکر باید با وحدت عمل همراه باشد :

لذت ایمان فزاید در عمل
مرده آن ایمان که ناید در عمل

اقبال از اختلافات فرق اسلامی سخت متأثر بود و بروز این گونه
برخوردهای مذهبی را که به اتحاد اسلامی لطمه می زند اسفبار می داند.
عشق به پیامبر (ص) موضوع اصلی فکر و اندیشه و شعر او بود.
حق تعالی پیکر ما آفرید

وز رسالت در تن ما جان دمید
اقبال معتقد بود که رسالت پیامبر (ص) عامل مساوات و وحدت و برادری و
برابری همه انسانها در سراسر جهان است :

پیش قرآن بنده و مولا یکی است
بوریا و مسند دیا یکی است

او از مصیبت حسین ابن علی (ع) سخت متأثر بود و نام سیدالشهدا را با
تجلیل و احترام می برد :

مسلم اول شه مردان علی (ع)
عشق را سرمایه ایمان علی (ع)

از ولای دودمانش زنده ام

در جهان مثل گهر تابنده ام
و حضرت فاطمه زهرا (ع) را نمونه کامل زن مسلمان می دانست.
اقبال همه زندگی خود را وقف مطالعه و مبارزه در راه اسلام کرد.
دکتر علی شریعتی در کتاب خود با عنوان "ما و اقبال" درباره او چنین می نویسد:
"اقبال معتقد بود که مسلمانان باید بینش و آگاهی سیاسی داشته باشند و در سیاست فعالانه شرکت کنند و دست استعمار را از کشورهای اسلامی کوتاه کنند تا مسلمانان در جایگاه اصلی خود قرار گیرند و عظمت اسلام نخستین بر جهان اسلام بازگردانده شود".

منابع

- ۱- توصیه هایی جهت اتحاد میان مسلمانان جهان عواطف و حب حضرت رسول اکرم (ص) و مناقب اهل بیت اطهار در آثار علامه اقبال اسلام آباد اداره مطبوعات پاکستان، بی تا.
- ۲- درشناخت اقبال (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری) به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، و وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۳- زندگینامه محمد اقبال لاهوری، جاوید اقبال، ترجمه، شهیندخت کامران مقدم، تهران، چاپخانه رامین، چاپ اول ۱۳۶۲.
- ۴- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه و کوشش احمد

سروش، تهران، سنائی، ۱۳۴۳-

۵- گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری، به کوشش ابوالقاسم رادفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵-

۶- ماو اقبال، علی شریعتی، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۷-

۷- نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبائی، قم، دارالتبلیغ اسلامی- (تاریخ مقدمه)، ۱۳۵۰-

۸- نهضت‌های اسلامی در صدماله اخیر، مرتضی مطهری، قم، صدرا، بی تا

۹- وحدت اسلامی و سعادت، مرتضی مطهری، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمومنین علی (ع)، بی تا-

۱۰- همبستگی مذاهب اسلامی (مجموعه مقالات) ترجمه بی آزار شیرازی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷-

به یاد علامه محمد اقبال

ماه نوامبر "آبان" مصادف است با سالروز تولد فیلسوف و شاعر شهیر مشرق زمین علامه محمد اقبال. مردم پاکستان و جهان اسلام به ویژه مردم ایران نام این مرد ارجمند را هرگز فراموش نمی کنند و خاطره او را گرامی میدارند بیقین عظمت و شکوه این بزرگمرد هرگز از صفحه تاریخ محو نخواهد شد.

اقبال فیلسوفی بود که افکار و اندیشه های او راه گشای تشکیل کشور مسلمان پاکستان گردید. قائد اعظم محمد علی جناح در پیکار های مهم و سازنده خویش افکار و اندیشه های اقبال را می ستود، و با کوشش و تلاش خستگی ناپذیر سر انجام پرچم استقلال پاکستان را به اهتزاز درآورد.

روحشان شاد و پادشان زنده باد

